



آموزش هدفمند
سازمان یادگیرنده
تحول اداری

بنیان‌های حکومت اسلامی و ولایت فقیه



فهرست

فصل اول: مبانی نظام سیاسی اسلام ۱

مقدمه ۱

مبانی خداشناسی ۱

الف: ربوبیت مطلق الهی ۱

ب: حاکمیت الهی ۲

مبانی اسلام شناختی ۲

الف: حقانیت اسلام ۳

ب: خاتمیت و جاودانگی ۳

ج: معرفت اجتهادی ۴

د: جامعیت و کمال ۵

ه: جهان شمولی ۵

مبانی انسان شناختی ۵

الف: انسان موجودی با کرامت ۵

ب: انسان، خردورز و تحلیل گر ۶

ج: انسان، آزاد و مسئول ۶

د: انسان، دارای دو ساحت ۷

ه: جاودانگی انسان ۷

نتیجه ۸

فصل دوم: اسلام، سیاست و حکومت ۸

اسلام و سیاست ۸

گستره سیاسی اسلام ۹

چیستی حکومت اسلامی ۹



۱۰ ضرورت حکومت دینی

۱۰ یک: دلیل اسلام شناختی.....

۱۰ دو: دلیل جامعه شناختی.....

۱۱ سه: دلیل کارکرد شناختی.....

۱۱ چهار: دلیل درون دینی

۱۲ اهداف و وظایف حکومت دینی

۱۲ امتیازات حکومت دینی

۱۴ پرسش ها و شبهه ها

۱۴ سوال

۱۴ پاسخ.....

۱۷ فصل سوم: ولایت فقیه.....

۱۷ مفهوم شناسی

۱۸ پیشینه ولایت فقیه

۱۸ یک: ولایت فقیه در قرآن

۱۸ دو: ولایت فقیه در سیره پیامبر و امامان

۱۹ سه: ولایت فقیه در فقه شیعه

۲۰ دلایل ولایت فقیه

۲۰ شرایط ولی فقیه

۲۱ مشروعیت

۲۱ گستره اختیارات ولایت فقیه

۲۲ پرسش ها و شبهه ها

۲۳ نقد انگاره نظارت فقیه

۳۴ فصل چهارم: جمهوری اسلامی.....

۳۴ ارکان قدرت و ساختار قوا



۳۴.....	ولایت فقیه
۳۵.....	وظایف و اختیارات رهبر
۳۶.....	قوه مقننه
۳۶.....	الف: مجلس شورای اسلامی
۳۶.....	ب: شورای نگهبان
۳۷.....	ج: مجلس تشخیص مصلحت
۳۸.....	قوه مجریه
۳۸.....	قوه قضاییه
۳۸.....	خبرگان رهبری
۳۹.....	پرسش ها و شبهه ها
۴۵.....	فصل پنجم: امام و رهبری
۴۶.....	جامعیت علمی
۴۶.....	بعد عرفانی
۴۶.....	بعد اخلاقی و رفتاری
۴۶.....	ساده زیستی
۴۷.....	نظم و انضباط
۴۷.....	اندیشه و سیره سیاسی
۴۷.....	رهبری و مدیریت
۴۸.....	مدیریت بحران
۴۸.....	مردم داری
۴۸.....	ابعاد شخصیتی اخلاقی
۴۹.....	ساده زیستی



٤٩.....تعبّد و تقوا.....

٤٩.....علاقه، باور و اعتماد به مردم.....

٤٩.....ابعاد علمی.....

٥٠.....ابعاد سیاسی.....

٥٠.....یک: پیش از انقلاب.....

٥٠.....دو: پس از انقلاب.....

٥١.....سه: رهبری.....

٥٢.....اندیشه سیاسی مقام معظم رهبری.....



فصل اول: مبانی نظام سیاسی اسلام

مقدمه

هر نظام اندیشگی و رفتاری، برآیند پاره‌ای مبانی فکری است که رو بناها و دیگر ساحت‌های آن نظام بر اساس آن مبانی شکل و سامان گرفته است. مبانی هر سامانه فکری، راه و مسیر را به پویندگان طریق می‌شناساند و در بزنگاه‌های حساس آن‌ها را به سمت اهداف مطلوب راهبری می‌کند و تا زمانی که خواننده و پژوهشگر این مبانی را به درستی در نیافته و با ژرفکاوای در زوایای گوناگون آنها نیندیشیده باشد، هر گونه اظهار نظر و ارائه دیدگاهی می‌تواند با کاستی و نقص همراه باشد. با عنایت به این نکته، در طرح مبانی نظام سیاسی اسلام با توجه به گستردگی بحث، بیشتر به مواردی پرداخته خواهد شد که نقشی مستقیم و اساسی در برداشت‌ها و تکاپو ورزی‌های این باب دارد.

مبانی خدانشناسی

خدانشناسی، مهمترین رکن اندیشه سیاسی اسلام است. در نظام سیاسی اسلام، بنیاد همه امور بر این اصل استوار است که جایگاه خداوند در جریان قدرت چیست؟ هرگونه برداشتی در خدانشناسی بر همه اصول دیگر مانند اسلام‌شناسی و انسان‌شناسی اثر می‌گذارد و با توجه به این امر، پاره‌ای از مبانی خدا شناختی که به طور مستقیم در نظام سیاسی اسلام اثرگذار است را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف: ربوبیت مطلق الهی

خداوند، «ربّ» و مربّی هستی است. کلمه «ربّ» در اصل به معنی مالک و صاحب چیزی است که به تربیت و اصلاح آن می‌پردازد. در قرآن کریم خداوند می‌فرماید: «اوست پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است.» این آیه‌ها، معنای ربوبیت مطلق خداوند بر همه هستی را نشان می‌دهد که مالک و دارنده همه این جهان است و هم تدبیر و تربیت آن را بر عهده دارد، زیرا که خالق هستی اوست. خداوند در آیه دیگر می‌فرماید: «خدایی جز او نیست، او زندگی می‌بخشد و می‌میراند، پروردگار شما و پروردگار پدران شماست.» و در جایی آمده است: «این خداوند پروردگار شما که آفریننده همه چیز است.»



ربوبیت مطلق الهی به دو گونه جریان می‌یابد:

۱. ربوبیت تکوینی: یعنی خداوند امور هستی و موجودات را به اراده خود اداره کند.
۲. ربوبیت تشریحی: هدایت ویژه انسان و جوامع انسانی است که از طریق فرستادن رسولان، فرو فرستادن کتاب‌های آسمانی و تعیین دستورها، تکالیف و قوانین، آنان را به سوی سعادت و نیک بختی هدایت می‌کند. خداوند انسان‌ها را خلق کرده و آنان را به حال خود رها نکرده است، فیض او و ربوبیتش در همه هستی و لحظات زندگی انسان‌ها جریان دارد، لذا با ارسال رسولان به هدایت، راهبری و تدبیر زندگی سیاسی-اجتماعی انسان‌ها پرداخته است.

ب: حاکمیت الهی

حاکمیت در اصطلاح علوم سیاسی، به معنای حق انحصاری دولت برای اعمال قدرت در قلمروی معین است. حاکمیت به قدرت برتر امکان قانون گذاری و اعمال آن را به قدرتمندان عطا می‌کند. در اندیشه سیاسی اسلام حاکمیت مطلق و کامل در عرصه هستی و حیات سیاسی انسان‌ها تنها از آن خداوند بزرگ است. در نگاه اول جز خداوند هیچ کس حق حاکمیت بر انسان‌ها را ندارد، زیرا او همه انسان‌ها را آزاد آفریده است. بنابراین اگر کسی بخواهد بر انسان‌ها حکمرانی کند، باید از آفرینشگر انسان‌ها اجازه داشته باشد، زیرا اولاً حق حاکمیت تنها از آن او است، ثانیاً او آگاه به همه مصالح و مفاسد زندگی بشر است.

در قرآن کریم به صراحت هرگونه حاکمیت از آن خداوند اعلام شده است «ان الحکم الا لله. هیچ حکم و فرمانی جز برای خدا نیست.» قرآن کریم آشکارا کسانی را که به غیر حکم خداوند گردن می‌دهند، کافر، فاسق و ظالم می‌خواند. امام خمینی رحمه الله در این زمینه می‌فرمود: «حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به قانون است، حاکمیت منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی، حکومت تام دارد، همه افراد از رسول اکرم گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند.»

مبانی اسلام شناختی

در بنیادهای نظام و اندیشه سیاسی اسلام مسائلی کلیدی قرار دارد که باید آن‌ها را به طور دقیق و سنجیده استوار ساخت و سپس مسائل و امور دیگر را مطرح کرد. یکی از این بنیادها، مبانی اسلام شناختی در بحث نظام سیاسی اسلام است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:



الف: حقانیت اسلام

اسلام تنها دین حق از زمان ظهور خود تا پایان تاریخ است. بنیاد الهی، تحریف نشدن کتاب آسمانی و نسخ ناپذیری آموزه‌های این دین، آن را از دیگر ادیان و یا دینواره‌های موجود ممتاز می‌سازد. البته این به معنای آن نیست که در دیگر ادیان موجود، هیچ نکته و آموزه حقیقی وجود ندارد، بلکه حقیقت ناب و مقبول الهی در عصر خاتم از آن دین حضرت محمد است. افزون بر آن اسلام امتیازات دیگری بر دیگر ادیان دارد که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد.

ب: خاتمیت و جاودانگی

اسلام، آخرین دین الهی است و شریعت آسمانی دیگری پس از آن نخواهد آمد و قرآن تصریح دارد که: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.» پیامبر گرامی اسلام خطاب به علی و فرمود: «جایگاه تو نسبت به من، همانند به جایگاه هارون نسبت به موسی است، جز آن که بعد از من پیامبری وجود ندارد.» از همین باب است که قرآن کریم، سخنی برای همه اعصار و زمان‌ها است نه فقط برای دوره نزول آن. انسان‌ها در همه دوران‌ها و مکان‌ها مورد خطاب قرار دارند و این کتاب برای آنان هدایتگر و قابل فهم و برداشت است، این کتاب راهنمای جاودان در عرصه موضوعات گوناگون معارف، دانش‌ها، انسان‌شناسی و مسائل متفاوت دیگری است که خاص یک مقطع زمانی نیست. برخی از رموز خاتمیت و پابندگی دین اسلام عبارت است از:

۱. در نظر گرفتن مصالح و مفاسد واقعی انسان‌ها
۲. اهمیت بخشیدن به عقل و خرد بشری
۳. هماهنگی قوانین و نظام ارزشی و رفتاری آن با فطرت انسانی
۴. داشتن قوانین ثابت برای احتیاجات ثابت و دائم بشر و قوانین متغیر برای اوضاع و احوال متغیر وی

توضیح اینکه نیازمندی‌های بشر بر دو گونه است:

- الف: نیازمندی‌های اولی: این گونه نیازها ناشی از طبیعت فردی و اجتماعی انسان است. بنابراین این نیازمندی‌ها یا فردی است یا اجتماعی.



• ب: نیازمندی‌های ثانوی: این نوع نیازها از نیازهای اولیه ناشی می‌شوند، مانند نیاز به انواع وسایل زندگی که در هر عصری دگرگون می‌شود، زیرا کیفیت زندگی در هر عصری با عصر دیگر متفاوت است.

نیازمندی‌های اولیه بشر مربوط به طبیعت بشر است و نیازهای ثانوی انسان، به کیفیت و شکل برساخته زندگی فردی و اجتماعی او باز می‌گردد. در نگرش دینی وضع‌کننده قوانین شرع، تحول و تطور زندگی و نیازهای بشری را مورد توجه قرار داده و به فراخور نیازهای اولی و ثانوی، قوانین ثابت، متغیر و انعطاف پذیر کرده است تا در همه زمان‌ها و مکان‌ها، قابل اجرا و دست‌یافتنی باشد و این امر با عنصری به نام اجتهاد انجام می‌پذیرد که در ادامه به برخی از ظرفیت‌های آن اشاره خواهیم کرد.

ج: معرفت اجتهادی

یکی از پشتوانه‌های خاتمیّت دین اسلام آن است که انسان می‌تواند با لحاظ مقتضیات زمانی، به فهم روزآمد و اصیل از آموزه‌های فقهی دین دست یابد، در غیر این صورت اساس خاتمیّت و دستورهای دین برای همه زمان‌ها و مکان‌ها زیر سوال خواهد رفت.

اجتهاد، تلاشی روشمند و عقلی برای به کف آوردن حجت در مسائل دینی، متناسب با زمان‌ها و مکان‌های مختلف است. به عنوان یک روش بومی و اصیل به مراجعه‌کننده متن دین توان می‌دهد تا بتواند در فرآیندی روشمند و سنجیده، آموزه‌های آن را بفهمد، از فهم التقاطی، ترکیبی و ناسره دور شود و در عین حال فهمی روزآمد و پویا از دین ارائه کند.

امروزه فهم دین میان دو جریان افراطی و تفریطی گرفتار آمده است، جریان افراطی، اصالت را به زمان و پدیدارهای زمانه می‌دهد و دین را در خدمت آن می‌خواهد که لازمه آن، نسبیّت عصری و سیال شدن فهم است. در طرف دیگر، جریان تفریطی است که متحجرانه، هر گونه دگرگونی در برداشت از منابع دینی را ممنوع می‌پندارد و هیچ تحوّل را بر نمی‌تابد. در مقابل دو جریان فوق، جریان اصیل و اعتدالی اجتهاد قرار دارد که روشی در راستای فهم اصیل، روزآمد و کارآمد از دین است، در این روش هیچ یک از روزآمدی و اصالت، فدای دیگری نمی‌شود و وفاداری به عنصر اجتهاد، به فهم روشمند و ضابطه مند دین می‌انجامد. فهم روشمند، در برابر فهم آزاد و غیر روشمند است که اساس و پایه همه انحراف‌ها و کج اندیشی‌ها است. یکی از پیامدهای اجتهاد، رجوع مکلف به مجتهد زنده است، علت آن است که مسلمانان هر روز با مسائل جدید در زندگی خودشان روبرو می‌شوند و نمی‌دانند تکلیفشان در این مسائل چیست، فقهای زنده و زنده فکری لازم است که به این حاجت بزرگ پاسخ دهند.



د: جامعیت و کمال

اسلام، دینی کامل و جامع است. قرآن در این باره می‌فرماید: «امروز دین را بر شما کامل کردم.» علامه طباطبایی بر آن است که جامعیت دین مستلزم پاسخگویی به مسائل و معضلات بشر در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها است. اسلام در ابعاد مختلف و متعدد روحی، روانی، فردی، اجتماعی و مادی، معنوی زندگی انسان دارای تعالیم و آموزه‌های مختلف و متناسب است. اسلام افزون بر سعادت آخرتی، برای هدایت و برنامه ریزی زندگی انسان و تامین زندگی سیاسی، اجتماعی او نیز آموزه‌ها و دستورهای لازم را صادر کرده است.

ه: جهان شمولی

دین اسلام، به قوم و نژاد و منطقه خاص اختصاص ندارد، بلکه آیینی جهان شمول و فراگیر است و همه انسان‌ها را در همه زمان‌ها و مکان‌ها مورد خطاب خود قرار می‌دهد. قرآن، کتاب یادآوری برای همه جهانیان است و خطابات آن برای همه مردم می‌باشد. لذا پیامبر گرامی اسلام به نقل از قرآن کریم می‌فرماید: «این قرآن به من وحی شده، تا به وسیله آن، شما و هر کس را که این پیام به او برسد، هشدار دهم.» از آنچه گذشت درمی‌یابیم که احکام الهی، جهان شمول است و اختصاص به مورد یا موقعیت خاص ندارد. با این مبنا، دستورها و برنامه‌های اسلام از فراگیری زمانی و مکانی برخوردارند و عمل به آنها می‌تواند انسان را به سعادت و کمال راهبری کند خواه انسان دوران صدر اسلام باشد که برخی از آنان رسوبات جاهلی را در ذهن خود داشتند و خواه انسان قرن بیست و یکم.

مبانی انسان شناختی

در اندیشه دینی، انسان، خلیفه خداوند روی زمین است و دارای مقامی برجسته. خداوند انسان را به اراده خویش خلق کرده و او را در نیکوترین اعتدال آفریده، از روح خود در او دمیده، او را جانشین خود در زمین قرار داده، عالم را مسخر وی کرده و به او عقل و اختیار داده است.

الف: انسان موجودی با کرامت

از نظرگاه دینی، روح الهی در انسان دمیده شده است. وجود و کالبد آدمی، ظرفیت و گنجایش آن را یافته است که روح خداوندی را در خود پذیرا شود، به تعبیری بخش اصیل انسان یعنی روح، ویژگی‌هایی دارد که اساس آن‌ها کرامت است، لذا این انسان



وقتی به گوهر خود وفادار باشد و کرامت بر نفسش حاکم باشد، نسبت به شهوت‌ها احساس پستی می‌کند. انسان میان دو بی‌نهایت قرار دارد، از سویی حرکت به طرف تکامل و فراتر از فرشتگان رفتن، از دیگر سو سقوط به اندازه‌ای که از حیوانات نیز فروتر رود و چندان از مقام قرب انسانی خود دور می‌شود که در شأن او آمده است آنان همانند چهارپایان، بلکه گمراه ترند، آنان همان بیخبران و غافلاند.

ب: انسان، خردورز و تحلیل‌گر

یکی از اساسی‌ترین مبانی انسان‌شناسی نظام سیاسی اسلام، خردورزی، توان تحلیلی انسان و فهم مسائل گوناگون است. در اندیشه دینی، عقل، فرستاده پروردگار و اساس و معیار امور است. بر اساس متون دینی خداوند دو حجت دارد: حجت ظاهری و حجت باطنی، حجت ظاهری پیغمبران اند که عقل خارجی هستند و حجت باطنی، عقل است که پیغمبر درونی است.

اینکه در اندیشه سیاسی اسلام گفته می‌شود عقل انسان حجیت دارد به معنای آن است که می‌توان و باید در برداشتها و بررسی‌ها از آن بهره گرفت و پدیده‌ها را فهم کرد، البته این عقل گرایی با آنچه که در خرد بسندگی و عقل ابزاری موجود در تمدن غربی است تفاوت بنیادین دارد. عقل ابزاری برای شکل دادن جهان مادی و تامین تمنیات نفسانی تلاش می‌کند، حال آنکه در اندیشه دینی، از عقل در تکاپو برای یافتن تقرّب به حقیقت برین هستی و سعادت پایا و جاودان است.

ج: انسان، آزاد و مسئول

در پایه‌های اندیشه سیاسی اسلام، آزادی و برابری بشر، حقی است که خداوند به او عطا کرده و تفویض این حقّ به انسان‌ها، به هیچ وجه در اختیار انسان دیگری نیست، همه مردم باید از دستور خدا اطاعت کنند و آزادی انسان‌های دیگر را پاس دارند. انسان، موجودی مختار و آزاد معرفی می‌شود: «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا»

امام علی؛ در کلامی می‌فرماید: «خداوند، پیامبران را برای آزادی و رهایی مردم از پرستش دیگران برانگیخت. پس به راستی که خداوند بلند مرتبه، محمد را به حق برانگیخت، تا بندگان را از بندگی دیگران بیرون سازد و به بندگی حق تعالی برساند. از پیمان‌های نادرست با مردم به پیمان خداوندی راه برد و از گردن نهادن به بندگانش دور سازد، پیرو او گردند و آن‌ها را از سرپرستی مخلوقات بیرون آورد و تحت ولایت خدا در آورد.» (۵۵) در قرآن کریم آمده است: «در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد، تا آنان حال خود را تغییر دهند.» (۵۶) که نشان از نقش آدمی در ساختن سرنوشت خویش و اختیار دارد.



چرایی لزوم اطاعت اولی الامر و محدود ساختن آزادی از آن جاست که حکم به عدل می‌کند. به حکم آیه « اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم » مردم باید از خداوند اطاعت کنند، زیرا افزون بر حق مولویت ذاتی، خداوند حکیم و عادل است. اطاعت از رسول نیز واجب است چرا که او امر الهی را بیان می‌کند. از اولی الامر نیز باید اطاعت کرد، زیرا آن امر به عنوان امانت به او واگذار شده است. پس اولی الامر، کسی است که امر به حق می‌کند و بر خلاف حکم خداوند امر نمی‌کند. دولت ایجاد نمی‌شود مگر هنگامی که عدالت ورزد و حاکم عادل، کسی است که حقوق مردم را رعایت می‌کند و آن‌ها را به سوی حق راه می‌برد و اموری که حقوق آنان را تضمین کند، وضع می‌نماید.

د: انسان، دارای دو ساحت

انسان، موجودی دو قطبی است و عقل و نفس در کنار هم و با همند و نمی‌تواند در هر دو ساحت وجودی خویش کاملاً آزاد باشد، رهایی و آزادی در هر یک از دو گستره پست و عالی آدمی، منجر به محدودیت در بخش دیگر می‌شود. نکته اساسی اما این است که آزادی در ساحت عالی و خرد ورزانه آدمی، او را به آزادی متعالی نزدیک می‌سازد. در اندیشه سیاسی شیعه، گرایش به سمت آزادی مثبت می‌باشد و محدودیت‌های ایجاد شده توسط قوانین اسلامی، نه تنها به آزادی آدمی خدشه ای وارد نمی‌کند، بلکه او را وارد عرصه آزادی بیشتر می‌سازد. در این نگره، معقول بودن یا نبودن آزادی، مربوط به بهره برداری از آن است که اگر مطابق اصول و قوانین مفید انسانی باشد، آزادی معقول نامیده می‌شود و اگر بر ضد اصول و قوانین مفید انسانی باشد، نامعقول است. بر اساس منطق قرآن کریم، انسان هم می‌تواند در مسیر حرکتی خود، گرفتار غریزه حیوانی خویش گردد و از چهارپایان پست‌تر گردد و هم به کمالات و فضایل عالی اخلاقی و انسانی برسد و به جایگاه بلند جانشینی خداوند برسد.

ه: جاودانگی انسان

جاودانگی، یکی از ویژگی‌های انسان و هم از خواسته‌های درون نهفته همه انسان‌هاست. از همین رو همه به گونه‌ای در تکاپویند تا نام و نشانی از آن‌ها برای همیشه در جهان باقی بماند. بر اساس آموزه‌های اسلام، انسان موجودی صرفاً دنیایی نیست، پس همه هدف نمی‌تواند آن باشد که در زندگی دنیایی به رفاه و امنیت دست یابد. بلکه همه این امور برای آن است که انسان به مقام خلیفه اللهی دست یابد و با استفاده از دستورها و احکام دین به سعادت جاودانه رسد. به تعبیر بهتر حرکت هستی، لهُو و لعب نیست، بلکه بر اساس نظم و نظامی آفریده شده و تداوم یافته است. در جهان بینی توحیدی اسلام، جهان و انسان ماهیت از اویی



« انالله » و به سوی اویی « آنا الیه راجعون » دارد. موجودات جهان با نظامی هماهنگ به یک سو و به طرف یک مرکز تکامل می‌یابد، جهان در حال تکامل و به سوی کمال مطلق در حرکت است و انسان در این تکامل و حرکت، مسیر جاودانه پیش رو دارد و آن رسیدن به کمال نهایی است که قرب به خداوند بزرگ می‌باشد.

نتیجه

با توجه به مبانی خداشناسی، اسلام شناختی و انسان شناختی که ذکر شد، اگر به دقت بنگریم، هر کدام از آن مبانی به نحوی در نظام سیاسی اسلام تأثیرگذار است، هنگامی که خداوند، حاکمیت مطلق و ربوبیت هستی را در اختیار دارد، پس هم می‌تواند راهنمایی و راهبری کند و به عنوان آفرینشگر، انسان را با ارسال پیامبران الهی به سوی جامعه مطلوب هدایت کند.

همه این مبانی، به عنوان قطعات یک نظام در کنار هم قرار می‌گیرند و یک مجموعه را شکل می‌دهند، این مجموعه وقتی به سرمنزل مقصود می‌رسد که همه اجزای آن با هم و در کنار هم باشند و با نگاه جامع و فراگیر به همه آن‌ها نگریسته شود تا بتواند بسترساز جامعه مطلوب باشد، جامعه ای که بتواند در ساحت سیاست و اجتماع، یاری‌گر انسان باشد، هم تامین کننده نیازهای مادی و معنوی او گردد و هم برآورنده خواسته‌های عدالت طلبانه و آزادی خواهانه او.

فصل دوم: اسلام، سیاست و حکومت

اسلام و سیاست

دین مبین اسلام، همان گونه که مردم را به عبادت و یکتاپرستی دعوت می‌کند و دستورات اخلاقی مربوط به خودسازی فردی دارد؛ احکام و دستوراتی درمورد مسائل حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی، فرهنگی، تربیتی و... دارا است. امام خمینی رحمه الله علیه در این باره می‌فرماید: « اسلام، دین سیاست است با تمام شئون که سیاست دارد. » این نکته برای هر کسی که کمترین تدبیری در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند، آشکار می‌گردد. پس هر که را که گمان بر او برود که دین از سیاست جداست، نه دین را شناخته و نه سیاست را.

سیره و روش رسول اکرم نیز نشان دهنده این است که دین از سیاست جدا نیست و خود آن حضرت، زمان تشکیل حکومت، مسئولیت اجرایی و قضایی آن را بر عهده داشته، امیر مومنان علی؛ نیز حکومتی بر اساس عدل و اجرای دستورات الهی بنا



نهاد. مارس بوازار بر آن است که: «از نظر جامعه شناسی، امت مسلمان از تلفیق و هم آمیختگی دین و سیاست تشکیل می‌گردد و این هماهنگی، ضامن پیوند آگاهانه امت مسلمان و گرد آمدن آنها زیر یک پرچم و یک شعار است. اگر پیامبر اسلام سیاست را به معنای وسیع آن (اداره حکومت، شرکت در جنگ‌ها، خدمات اجتماعی و کلیه امور مربوط به زندگی انسان در جامعه) در دیانت دخالت نمی‌داد، پیروزی اسلام و توسعه آن در جهان تا این پایه ممکن نبود.» کلود کاهن می‌گوید: «پیغمبر اسلام دین و دولت را باهم توأم نموده است، پس قوانین اجتماعی اسلام هم جزئی از شرع مبین و قانون دینی است و احترام به حقوق اجتماعی هم جزئی از اطاعت نسبت به خدا می‌باشد. پس وحی منزل به پیغمبر اسلام شامل دین و سیاست می‌باشد، به عبارت دیگر جامعه اسلامی ترکیبی از دولت و دین و هیچ کدام از دیگری جدا نیست.»

گستره سیاسی اسلام

بدون شک، اسلام، به ذکر پاره‌ای از آموزه‌های کلی و محدود مربوط به مناسبات سیاسی و اجتماعی، مانند اصل لزوم رعایت عدالت و امثال آن بسنده نکرده و در سطح وسیعی به ارائه راهکارها و دستورالعمل‌هایی جامع در ابعاد و اضلاع مختلف مسائل سیاسی و اجتماعی پرداخته است. آیت الله معرفت می‌نویسد: «حدود ۲ هزار آیه قرآن ناظر به ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، مدنی و قضایی انسان است.» از طرف دیگر با مراجعه به نصوص دینی و سیره پیشوایان معصوم؛ در می‌یابیم که اسلام، هرگونه حکومتی را بر نمی‌تابد. واپسین آیین آسمانی، حکومتی را تایید می‌کند که:

«حاکمانش دارای ویژگی‌ها و صلاحیت‌های معین و تعریف شده در نصوص دینی باشند. از راه‌های معین مانند تعیین و نصب الهی یا راه‌های مشخص شده دیگر، قدرت را به دست گیرند. در حکومت داری و کاربست قدرت سیاسی، قوانین، شیوه‌ها و هنجارهای تبیین شده در منابع دینی را رعایت کنند.»

چیستی حکومت اسلامی

حکومت دینی، به معنای صحیح آن، حکومتی است که جامعه را براساس قوانین الهی اداره کند و زمینه‌های رشد استعدادها و امکان رسیدن انسان‌ها به کمال و ایجاد جامعه‌ای برین، صالح و شایسته را برای مردم آماده سازد و با فسادهای اخلاقی و اجتماعی و... مبارزه کند. چنین نظامی مبتنی بر دین باوری و شریعت‌مداری است و اهداف، ارزش‌ها، نظام حقوقی و رفتارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تربیتی خود را بر اساس دین تنظیم و با آن موزون می‌کند.



دینداری حاکمان و التزام به احکام الهی نیز از ویژگی‌های اساسی و جدایی ناپذیر حکومت دینی است. آنچه گفته آمد بدین معنا نیست که تمام ساختار و ارکان حکومت، به نحو ثابت و انعطاف ناپذیری در دین مشخص گردیده است. مراد آن است که افزون بر احکام اجرایی، اصول و زیرساخت‌های اساسی و مشخص در دین وجود دارد که حکومت با آنها ماهیت و چهره ای ویژه می‌یابد و از دیگر نظام‌های سیاسی متمایز می‌شود.

ضرورت حکومت دینی

اصل ضرورت حکومت دینی از راه‌های مختلفی قابل بررسی است، اکنون به بررسی چهار دلیل در این باره بسنده می‌کنیم:

یک: دلیل اسلام شناختی :

با نگاهی به ویژگی‌های اسلام و آموزه‌های آن در می‌یابیم که اسلام با حکومت صالح دینی، پیوندی ژرف و ناگسستنی دارد. مقدمات زیر بیانگر این واقعیت هستند:

۱. دین اسلام صرفاً مشتمل بر احکام فردی و عبادی به معنای اخلاص نیست، بلکه دارای قوانین مربوط به همه ابعاد حیات فردی و اجتماعی اعم از سیاسی، نظامی، قضایی و اقتصادی است.
۲. احکام الهی منحصر به زمان خاصی مانند زمان رسول الله یا حضور ائمه نیست. بر این مسئله کتاب و سنت، در سطح وسیع دلالت دارد.
۳. اجرای احکام سیاسی و اجتماعی دین جز از راه حکومت دینی امکان پذیر نیست.
۴. همواره در جامعه اسلامی، حکومت دینی لازم و اجتناب‌ناپذیر است.

دو: دلیل جامعه شناختی

عصر ضرورت حکومت در جوامع بشری امری پذیرفته شده و انکار ناپذیر است. لیکن یکی از دغدغه‌ها این است که چگونه حکومتی برای چه جامعه ای بهتر و کارآمدتر و کاراثر است؟ از منظر جامعه شناسی سیاسی، حکومت دینی کارآمدترین نظام سیاسی برای جامعه دینی است. توضیح اینک:



الف: کارآمدی هر حکومتی وابستگی جدی به ارزش‌های حاکم بر جامعه دارد. هر اندازه حکومتی، سازگاری و هماهنگی بیشتری با ارزش‌های جامعه داشته باشد، از مقبولیت، اطاعت پذیری و کارایی بیشتری برخوردار است.

ب: جامعه دینی، دلبستگی نیرومندی به ارزش‌ها و هنجارهای دینی دارد. پس در جامعه دینی، حکومت دینی، مقبولیت و کارآمدی بیشتری دارند و نظام سیاسی سکولار و بیگانه با هنجارها و آموزه‌های دینی، مقبولیت و کارایی چندانی ندارد.

سه: دلیل کارکرد شناختی

حکومت مبتنی بر قوانین الهی، دارای برترین کارکردها و بهترین تضمین کننده سعادت بشر است. ژان ژاک روسو می نویسد: « برای کشف بهترین قوانینی که مناسب ملل است، یک عقل کل لازم است که ناظر به تمام شهوات انسانی باشد، ولی خودش هیچ حس نکند (فاقد گرایش شهوانی باشد)، هیچ گونه وابستگی با طبیعت نداشته باشند اما آن را به خوبی بشناسد، مصلحت آن بستگی به ما نداشته باشد، ولی به بهروزی ما کمک کند. پس فقط خدایان می‌توانند آن طور که باید و شاید به مردم قانون عرضه دارند.»

چهار: دلیل درون دینی

تأسیس و حفظ حکومت صالح دینی در نصوص دینی مورد تأکید بسیاری قرار گرفته است. از امیرمومنان ؛ نقل شده است: « یکی از واجبات بزرگ در احکام الهی و اسلامی بر مسلمانان این است که چون پیشوایشان درگذرد و یا کشته شود، بیش از هر کار امامی پاکدامن، عالم، پارسا و آگاه به احکام قضایی و سنت پیامبر برگزینند تا جامعه را اداره کند و حق ستمدیده را از ستمگر بازستاند، مرزهای مسلمین را پاسداری کند، فیه را گردآوری نماید، حج و نماز جمعه را برپا دارد و...»

بر این اساس امیرمومنان ؛ ، برقراری حکومت عدل اسلامی و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به امامی باکفایت را که بر اساس هنجارهای دینی عمل کند، از واجبات بزرگ دینی دانسته که بر هر کاری مقدم است. حضرت امام رضا ؛ نیز فرمودند: « اگر خداوند امامی که امین و حافظ دستورات الهی باشد، برای مردم قرار ندهد دین از بین می‌رود و سنت‌ها و دستورات الهی دگرگون می‌گردد.»



اهداف و وظایف حکومت دینی

اساسی ترین اهداف و کار ویژه‌های نظام‌های غیر دینی عبارت است از: تأمین بهداشت، آموزش عمومی، امنیت، رفاه و توسعه مادی. همه این امور در بهترین وضعیت در راستای تأمین نیازهای ناظر به بعد حیوانی انسان سامان می‌یابد و تلاش برای ایجاد زمینه رشد و کمال و فضایل عالی انسانی و ایجاد بستری مناسب در جهت تعالی انسان و سعادت جاودان مغفول است.

در مقابل حکومت دینی، وظایف بیشتری بر عهده دارد، یعنی علاوه بر لزوم ارائه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضائل و کمالات عالی انسانی و گسترش تقوا همّت گمارد. جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناپذیر رهبری کند و با عوامل سقوط و نابودی شخصیت حقیقی و «من» عالی آدمی و موانع رشد و کمال انسانیت مبارزه کند و به آبادانی دنیا ناظر به سعادت اخروی همّت گمارد.

با توجه به تعالیم عالی قرآن می‌توان گفت مهمترین فلسفه و کار ویژه دولت دینی عبارت است از:

۱. الف: هدایت انسان‌ها به سوی پروردگار و بندگی او، که تنها راه تکامل بشر است.
۲. استقرار توحید و خداپرستی در زمین و رهانیدن مردم از بندگی و فرمانداری غیر خدا.
۳. رشد و تعالی علمی، فرهنگی، تربیتی انسان‌ها و رهایی آنان از نادانی و جهل.
۴. آزادسازی و رهایی توده‌های مردم و انسان‌های مستضعف از چنگال ظالمان و ستمگران و از زنجیره‌ی اسارت و بردگی.
۵. برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضله از راه اقامه قسط و عدل اسلامی و اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن اعم از قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و...

امتیازات حکومت دینی

حکومت دینی در ضمن پاره‌ای شباهت‌ها از چند جهت با نظام‌های غیر دینی تفاوت دارد. پاره‌ای از این تفاوت‌ها عبارت

است از:



- الف: تفاوت در اهداف و کار ویژه‌ها: شرح این مسئله پیشتر از نظر گذشت.
- ب: تفاوت در روش‌ها: در نظام‌های بی اعتنا به دین، برنامه ریزی‌ها عمدتاً بدون ملاحظه ارزش‌ها و اصول پایا و بنیادی دینی انجام می پذیرد. مرجع نهایی در چنین نظام‌هایی، خرد ابزاری است. بی اعتنایی به ارزش‌ها موجب می شود که انگاره «هدف وسیله را توجیه می کند» به صورت اصل حاکم درآید و آرمان‌ها و اصول اخلاقی را نادیده بگیرد. در حکومت دینی اما استفاده از روش‌های مغایر با کرامت الهی انسان و مخالف ارزش‌های والای اخلاقی و ویرانگر کمال و سعادت جاودانی بشر مجاز نیست. در چنین نظامی عقل ابزاری به کلی کنار نمی‌رود، بلکه در کادر اصول و ارزش‌های عالی انسانی مجال فعالیت دارد و از نظام گسیختگی آن جلوگیری می‌شود.
- ج: تفاوت در مبدأ قانون گذاری: در نظام‌های نامبنتی بر دین، خاستگاه قانون، چیزی جز تمایلات و خواسته‌ها و منافع مادی و گرایش‌های فعلی و زودگذر آدمیان نیست، در مقابل حکومت دینی، مبتنی بر اصل توحید در ربوبیت است. منشأ اصلی قانون در این نگرش، تنها خداوند است، خدایی که خالق، مالک و ربّ انسان است و بهتر از هرکسی از مصالح و مفاسد بشر آگاه است و نسبت به سرانجام او خیر خواه است. براین اساس کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی، عمدتاً کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی‌های زمان است.
- د: تفاوت در زمامداران و کارگزاران رهبری: هر جامعه‌ای متناسب با ارزش‌ها و آرمان‌های آن جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن تعیین می‌شود. در نظام‌های لائیک و سکولار، برای رهبری، شرایط چندانی بیش از توانایی نسبی مدیریت کلان اجتماعی لازم نیست، اما در نظام اسلامی، شرایط دیگر نیز لازم است. اصول شرایط رهبری در اسلام عبارت است از:
 ۱. صلاحیت علمی، مانند: آگاهی لازم از اوضاع و احوال و نیازمندی‌های جامعه، آشنایی کافی نسبت به مقتضیات مسائل در دست اقدام، آگاهی ژرف و کافی از آموزه‌های اسلامی و توان به کارگیری آن‌ها در مسائل خرد و کلان هماهنگ با مقتضیات و شرایط عصری.
 ۲. توان مدیریتی: قدرت تصمیم گیری به موقع به ویژه در شرایط حسّاس و بحرانی، ابتکار عمل در خروج از بن بست‌ها، نوآوری و قدرت ایجاد رشد و توسعه، از دست ندادن فرصت‌ها و در عین حال دوری از شتاب زدگی.



۳. صلاحیت اخلاقی: در اسلام کفایت اخلاقی رهبر جامعه اسلامی و اتصاف او به عدالت، تقوا، پاکدامنی، امانت داری، شجاعت، دوری از خودخواهی، هواپرستی، ریاست طلبی و دیگر رذائل اخلاقی بسیار تاکید شده است.

پرسش‌ها و شبهه‌ها

سوال ۱. نفی حکومت پیامبر: قرآن وظایف فراتر از مسئولیت تبلیغ دینی را از دوش پیامبر برداشته و می‌فرماید: «ان علیک الا البلاغ. بر عهده تو جز رساندن پیام نیست.» و یا «ان انا الّا نذیر و بشیر لقوم یومنون. من جز بیم دهنده و بشارت گر برای گروهی که ایمان می‌آورند نیستیم.» بنابراین اگر پیامبر حکومت تشکیل داد، مسئله‌ای زمینی و بشری است و ربطی به خدا و تکلیف الهی و دینی ندارد.

پاسخ

- این آیات وظیفه پیغمبر در زمینه رسالت و انذار را به صورت حقیقی حصر نمی‌کند تا با دیگر مقام‌ها و مناصب پیامبر اکرم منافات داشته باشد. این کلام به قرینه آیات دیگر که مقام قضاوت و حکومت را برای آن حضرت اثبات کرده، فهمیده می‌شود. آیاتی که به طور مشخص به این امر پرداخته، زیاد است.
- در آیاتی از قرآن، یکی از اهداف بعثت پیامبران، اقامه قسط در جامعه دانسته شده است. آیا می‌توان بدون اصلاح جامعه و در دست گرفتن تشکیلات حکومتی عدالت را تحقق بخشید؟ حضور پیامبران در صحنه سیاست و اجتماع و زمامداری آنان در قرآن کریم آمده است.
- این آیات ناظر به فراخوانی اشخاص کافرست که به آیین اسلام نگروده‌اند و منظور از آنها بیان این نکته است که هدایت امری اجبار بردار نیست. بنابراین این آیات از قلمرو بحث حکومت و سلطه که لازمه حاکم و حکومت است، خارج بوده و استدلال به آنها خروج از محل بحث است.
- بررسی آیات متعدد قرآن حکایت از آن دارد که در بینش قرآنی پیامبر اسلام به عنوان برگزیده خداوند صرفاً در جایگاه مسئله‌گویی و بیان احکام قرار ندارد، حوزه نفوذ و دخالت او به ابلاغ محدود نمی‌شود. مسلمانان نیز نباید فقط برای فراگیری احکام، آن حضرت را مرجع خود بدانند، بلکه موظفند در عرصه اجتماع از خط مشی و سیاست ترسیم شده از سوی رسول خدا پیروی کنند و در برابر امر و فرمان او گردن نهند.



سوال ۲. اگر حکومت، وظیفه دینی نیست، چرا امام علی؛ در این باره عقب نشینی کرده و ۲۵ سال سکوت کردند؟

- یک: بر اساس ادله متعدد و نصوص قطعی از قبیل حدیث غدیر، حق حاکمیت و ولایت بر جامعه اسلامی برای امام علی؛ امری کاملاً مسلم است.
- دو: اعمال این حق و فعلیت بخشیدن به آن منوط به اقبال پذیرش و رضایت مردم است.
- سه: تلاش برای حکومت، امام علی؛ در پی ماجرای سقیفه و غصب خلافت، کوشش‌هایی را در تصدی حکومت انجام داد تا جایی که مورد اعتراض برخی مانند ابوعبیده و ابواشعث قرار گرفت و آن حضرت را متهم به حرص و طمع در امر حکومت کردند. حضرت علی؛ در پاسخ آنان بر خواسته خویش پافشاری کرد و آن را حق مسلم خود دانست.
- چهار: بعد از آنکه شرایط برای حکومت امیرمومنان؛ به طور مسالمت آمیز تحقق نیافت، آن حضرت به دلیل رعایت مصلحت اهم و حفظ مصالح عالیه دینی تا زمان فراهم شدن پذیرش و اقبال مردمی از حق خود صرف نظر کرد. اما بعد از کشته شدن عثمان، مردم به امام علی؛ اقبال نشان دادند و آن حضرت به حق حاکمیت خود دست یافت.
- پنج: حضرت در موارد متعددی به حق الهی خود در حاکمیت تصریح نمودند.

سوال ۳. رابطه حکومت دینی با جمهوریت و دموکراسی چیست؟

جمهوریت، شکلی از حکومت است که با حکومت‌های مختلف از نظر محتوایی سازگاری دارد. حکومت دینی را نیز به شکل‌های مختلف می‌توان سامان داد که یکی از صورت‌های مناسب آن به ویژه در عصر حاضر، شکل جمهوری است. به طور خلاصه اگر دموکراسی را به معنای مشارکت عمومی تعریف کنیم، هیچ تعارضی با حکومت دینی ندارد، بلکه چه بسا حکومت دینی نتواند بدون این گونه دموکراسی پدید آید و یا به حیات خود ادامه دهد.

سوال ۴. اگر حکومت دینی مورد قبول مردم نباشد، آیا می‌توان آن را بر مردم تحمیل کرد؟



حکومت دینی اساساً تحمیلی و اجبارآمیز نیست و از همین رو بدون پشتوانه و حمایت مردمی امکان تحقق ندارد. آیت الله مصباح یزدی می نویسد: « اگرچه مقبولیت با مشروعیت تلازمی ندارد، اما حاکمیت دینی، حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد.» آیت الله جوادی آملی نیز آورده اند: « انسان تکویناً آزاد آفریده شده است و هرگز بر پذیرش هیچ حاکمیتی اعم از الهی یا غیر آن مجبور نیست، از این رو نه در اصل دین رواست « لا اکراه فی الدین» و نه حکومت دینی می تواند اجباری باشد. هرچند که انسان، تشریحاً باید دین و حاکمیت الهی را بپذیرد. تثبیت حکومت الهی در جامعه، به رغبت و آمادگی جمعی بستگی دارد.»

سوال ۵. آیا حکومت دینی، نظام استبدادی و دیکتاتوری است؟

برای بررسی این مسئله ابتدا باید به دقت، تعریف و ویژگی‌های نظام استبدادی و دیکتاتوری را شناخت، سپس نسبت آن را با حکومت دینی سنجید. در تعریف دیکتاتوری گفته شده است حکومت مطلقه یک فرد یا گروه یا طبقه، بدون اینکه ملازم رضایت مردم باشد. بعضی ویژگی‌های دیکتاتوری عبارت است از در کار نبودن هیچ قاعده و قانونی که بر اساس آن فرمانروا ناگزیر به پاسخگویی در برابر اعمالش باشد، کسب قدرت از طریق غیر قانونی، در کار نبودن حدّ مشخصی برای اعمال قدرت، نبودن هیچ قانونی برای جانشینی، اعمال قدرت از طریق وحشت و ترور و در جهت منافع یک گروه محدود، فرمانبرداری مردم از آن به علت ترس. اما ویژگی‌های حکومت دینی عبارتست از:

- الف: در اسلام خود خواهی مداری و قدرت طلبی به شدت مطرود و مردود است در منطق قرآن کسی که بر اساس هواپرستی و خودخواهی کسب اعمال قدرت کند، طاغوت است و باید با او مبارزه گردد و حکومت در اسلام، عهدی الهی است و صرفاً با انگیزه خداپرستانه و خیرخواهانه باید بار مسئولیت آن را به دوش کشید.
- ب: تفاوت دیگر حکومت دینی و نظام استبدادی، در شرایط حاکم و کارگزاران است. حکومت دینی، نظامی شایسته سالاری است و حکومت کسی را که فاقد حدنصاب لازم علمی و اخلاقی باشد، نمی پذیرد، در حالی که رژیم‌های استبدادی از سازمان مبتنی بر صلاحیت مداری و شایسته سالاری نیست.
- ج: نظام دیکتاتوری فاقد قانون بوده، در حالی که حکومت دینی، حکومت قانون است و فلسفه اساسی آن، اجرای قوانین الهی است که مبتنی بر مصالح واقعی انسان‌ها است.



- د: حکومت استبدادی، مجالی برای مشارکت عمومی نمی‌گذارد و ساز و کاری برای کنترل قدرت در آن نیست، در حالی که حکومت دینی، عرصه وسیع مشارکت عمومی و دربردارنده قوی ترین روش‌های کنترل قدرت است.

فصل سوم: ولایت فقیه

مفهوم شناسی

۱. « فقه » در لغت، به معنای فهم، آگاهی و دانایی است و در اصطلاح یکی از شاخه‌های علوم دینی و عبارت است از علم و آگاهی دقیق نسبت به شریعت و احکام الهی و توان استنباط آن‌ها از منابع تفصیلی یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع
۲. « فقیه » کسی است که در شریعت اسلامی تخصص دارد و احکام الهی را از ادله استنباط می‌کند.
۳. « ولایت » معانی مختلفی دارد و ریشه لغوی آن، ولی به معنای قرب، اتصال و پیوند دو یا چند شی است. یکی از معانی رایج اصطلاحی ولایت عبارت است از تصدّی امر و اداره حکومت.
۴. منظور از « ولایت فقیه » در اصطلاح رایج آن این است که ولایت تدبیری و حق اداره و رهبری سیاسی جامعه اسلامی را که خداوند برای پیامبر و امامان معصوم ؛ تشریح کرده است، در عصر غیبت بر عهده فقیه عادل و با تقوا و دارای شرایط لازم رهبری می‌باشد.
۵. « ولایت مطلقه فقیه » یعنی فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم ؛ را دارد، جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات معصومان ؛ شمرده شده، مانند اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته‌اند. از این سخن دو نکته مورد نظر است:

- حوزه اختیارات فقیه محدود و مقید به عرصه خاصی مانند امر قضاوت و امور حسبه نیست، بلکه شامل همه امور اجتماعی می‌شود و در واقع رهبری و مدیریت کلان سیاسی و اجتماعی را در بر می‌گیرد. در این معنا، ولایت مطلقه همان معنایی را دارد که امروز از ولایت فقیه فهمیده می‌شود و افزوده شدن کلمه مطلقه چیزی بر آن نمی‌افزاید. این معنا مرادف با ولایت عامه فقیه می باشد.
- اختیارات ولی امر در زمامداری منحصر به اجرای احکام اولیه شرعی و احکام ثانویه نیست، به عبارت دیگر وظیفه او، رهبری جامعه به گونه‌ای است که مصالح جامعه در پرتو هدایت‌های الهی



به خوبی تامین شود و نیازمندی‌های متنوع و تغییر پذیر جامعه در شرایط مختلف تقویت نشود و جامعه از رشد و ترقی باز نماند.

از این رو اگر در شرایط ویژه‌ای، یکی از مصالح و نیازمندی‌های جامعه با یکی از احکام اولیه در تزاخم قرار گرفت، در چنین صورتی ولی فقیه باید بین آن دو مقایسه کند، پس اگر مسئله‌ای که با حکم اولی در تزاخم قرار گرفته، دارای مصلحتی برتر برای جامعه باشد، در این صورت اختیار دارد که آن حکم اولیه را موقتاً تعطیل کند و مصلحت برتر جامعه را مقدم دارد.

از آنچه گذشت روشن می‌شود که ولایت مطلقه فقیه از امور رافع تزاخم است، یعنی مطلق بودن ولایت، گره‌گشا در تزاخم اتفاقی بین پاره‌ای از احکام و مصالح اجتماعی است و نشانه راهگشایی اسلام در برخورد با نیازها و مقتضیات زمان است.

پیشینه ولایت فقیه

اصل ولایت فقیه، به لحاظ نظری و عملی دارای ریشه‌های قرآنی و پیشینه تاریخی زیادی حتی در دوران پیامبر اکرم است. اکنون به بررسی فشرده پیشینه نظریه ولایت فقیه در منابع مختلف می‌پردازیم.

یک: ولایت فقیه در قرآن

هرچند تعبیر ولایت فقیه در قرآن به کار نرفته، ولی مفهوم و معنای آن از قرآن به دست می‌آید. حدود ۲۰۰ آیه قرآن، مستقیم و غیرمستقیم، خطوط کلی حکومت و ولایت در جامعه را نشان می‌دهد. نتیجه این آیات این است که مسلمانان تنها باید از انسان‌های با ایمان، دانشمند و عالم به معارف و احکام دینی که علاوه بر همه توانایی‌ها و شرایط اقلیمی و عرفی حکومت دارای حد نصاب تقوا و عدالت هم باشند، پیروی و اطاعت کنند. از نظر اسلام، فاقد چنین شرایط و ویژگی‌هایی، حق حاکمیت و صلاحیت قرار گرفتن در منصب حکومت را ندارد و این همان روح و محتوای اساسی ولایت فقیه است.

دو: ولایت فقیه در سیره پیامبر و امامان

بر اساس تعالیم پیامبر اکرم ولایت «عالم به احادیث و روایات» که حضرتشان آنان را فقیه می‌نامند باید در جامعه تحقق یابد. پیامبر اکرم در مرحله نخست، برترین فقیهان و نخبگان یعنی معصومان؛ را جانشین خاص و در مرتبه دوم فقیهان غیر معصوم را جانشینان عام خود معرفی فرمود. بنابراین نخستین بار پیامبر اکرم «ولایت فقیه» را پایه گذاشت و فرمود: «اگر زمام امر



ملّتی به شخصی واگذار شود که در بین آن ملّت، عالم تر از او وجود داشته باشد، وضع آن ملّت همیشه رو به انحطاط و سقوط می‌رود تا زمانی که مردم از آن راه رفته باز گردند و زمام امور را به دست داناترین خود بسپارند.»

پیامبر اکرم صلاحیت رهبری را در عالم بودن به کتاب و سنّت الهی می‌دانند و تخلف از آن را خیانت به اسلام و مسلمین می‌داند. «کسی که کاری از مسلمانان را به عهده گیرد، در صورتی که می‌داند فرد مناسب تری برای آن موضوع وجود دارد که به کتاب خدا و سنّت پیامبر داناتر است، به درستی که به خدا و رسول او و همه مسلمانان خیانت کرده است.» بعد از پیامبر اکرم ائمه اطهار؛ نیز به مسئله ولایت عالمان دینی اهمیت ویژه دادند و بر نقش فقه و فقهت در اداره و رهبری جامعه اسلامی تأکید کردند. امام علی؛ می‌فرماید: «ای مردم به درستی که شایسته ترین مردم به این امر (حکومت)، قوی ترین مردم و عالم ترین آنان به دستورات خداوند در امر حکومت است.» حضرت اباعبدالله؛ نیز فرمودند: «جریان امور و احکام باید به دست عالمان ربانی باشد که نسبت به احکام و حلال و حرام الهی پایبند و وفادارند.»

سه: ولایت فقیه در فقه شیعه

بر اساس تصریح برخی از فقهای بزرگ شیعه، اصل ولایت فقیه مورد اتفاق فقیهان شیعه است. مرحوم نراقی (۱۲۴۵ هجری) می‌نویسد: «ولایت فقیه فی الجمله بین شیعیان اجماعی است و هیچ یک از فقها فی الجمله در ولایت فقیه اشکال نکرده است.» ابن ادریس حلی از فقهای قرن ششم هجری می‌نویسد: «ائمه همه اختیارات خود را به فقهای شیعه واگذار کرده‌اند.» صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶) می‌فرماید: «کسی که در ولایت فقیه وسوسه کند، طعم فقه را نچشیده است و معنا و رمز کلمات معصومین؛ را نفهمیده است.» امام خمینی رحمه الله نیز در این زمینه می‌فرماید: «موضوع ولایت فقیه چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است. حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود، همه علما تبعیت کردند.» حضرت آیت الله خامنه ای در این زمینه فرموده است: «ولایت فقیه و رهبری جامعه و اداره کردن شئون اجتماعی در هر عصر و زمان از ارکان مذهب حقّه اثنا عشری است و ریشه در اصل امامت دارد، مثلاً اگر کسی از راه دلیل خلاف آن را معتقد شود، معذور است، ولی در عین حال برای او جایز نیست که تفرقه و اختلاف ایجاد کند.»

برخی از دیگر فقیهان برجسته و نامداری که این مسئله پرداخته اند عبارتند از: شیخ مفید ابوصلاح حلبی، محقق کرکی، محقق حلی، مقدّس اردبیلی، حسینی عاملی، میرفتاح مراغی، شیخ انصاری، حاج آقا رضا همدانی، سید بحر العلوم، آیت الله بروجردی و نتیجه آنکه مسئله ولایت فقیه عمری به درازای اصل اسلام و فقه شیعه دارد.



دلایل ولایت فقیه

امام خمینی برآنند که مسئله ولایت فقیه امری کاملاً بدیهی و از اموری است که تصور دقیق و درست موضوع، بلافاصله به تصدیق آن می انجامد. در عین حال عالمان دینی از گذشته‌های دور همواره بر آن استدلال کرده و زمانی آن را استوار نموده اند. در مجموع دلایلی که بر ولایت فقیه اقامه می شود به سه دسته کلی تقسیم پذیر است: یک: دلایل عقلی صرف، دو: ادله نقلی محض، سه: ادله ترکیب یافته از مقدمات عقلی و نقلی.

آنچه در پیشینه ولایت فقیه از منظر قرآن و سنت بیان شد همه دلایلی بر ولایت فقیه می‌باشند. در عین حال به نظر می‌رسد روشن ترین دلیل بر لزوم ولایت فقیه، سرشت حکومت دینی است. این مسئله را با توجه به مقدمات زیر می‌توان دریافت:

- الف: حکومت اسلامی، ماهیتاً حکومتی است که دین، ولایت و سرپرستی آن را بر عهده دارد و در آن قانون و هنجارهای دینی ملاک عمل می‌باشد.
- ب: مقتضای سرشت قانونی، الهی حکومت دینی، این است که کسی در رأس آن قرار گیرد که علاوه بر دارا بودن شرایط عام لازم برای رهبری یک جامعه، از دو ویژگی دیگر نیز برخوردار باشد: اول: شناخت دقیق نظام حقوقی و احکام و هنجارهای الهی و توان کشف و استنباط آن‌ها از منابع و مصادر اصلی در برخورد با مسائل گوناگون سیاسی و اجتماعی (فقاہت)، دوم: التزام و پایبندی به احکام الهی (عدالت)، دوری از دنیا پرستی، هواخواهی و دیگر اوصاف نکوهیده (تقوا)

شرایط ولی فقیه

از آنچه در بالا گفته شد شرایط ولی فقیه نیز روشن شد که عمده ترین این شرایط عبارتند از (۱) فقاہت یا اجتهاد مطلق، (۲) عدالت و تقوا، (۳) قدرت مدیریت، تدبیر، شجاعت و توان اداره کلان جامعه

اصل ۱۰۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز شرایط رهبری را چنین معرفی می‌کند:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام



۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

این موارد منطقی ترین شرایط لازم برای رهبری جامعه اسلامی و جامع ترین شرایط عقلایی نسبت به دیگر نظام‌های سیاسی موجود در دنیای کنونی است. با مراجعه به قانون‌های اساسی دنیا در این باره نه تنها هنجارهای دینی که بدیهی‌ترین شرایط عقلانی مانند بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و ... نیز در آن‌ها مشاهده نمی‌شود و در نهایت به امیدی چون تابعیت، سن و اینگونه مسائل بسنده شده است.

مشروعیت

« مشروعیت » Legitimacy دارای معانی متعددی می باشد. در اصطلاح رایج منظور از مشروعیت این است که بر اساس چه ملاک و با اتکا به چه منبع یا منابعی، اعمال قدرت و حاکمیت و الزام و اطاعت توجیه می شود. به عبارت دیگر مشروعیت یعنی:

- ۱. حکومت و حاکمان بر چه اساسی می‌توانند احکام و قواعد الزام آور صادر کرده و به اجرا بگذارند.
- ۲. جامعه بر چه اساسی موظف است از قواعد الزام آور حکومت پیروی کند.

مهمترین نظریه‌ها در منشور مشروعیت حکومت‌ها عبارتند از: قهر و غلبه، نظریه قرارداد اجتماعی، سنت‌ها، انگاره کاریزمایی، وراثت و مشروعیت الهی.

در نگرش توحیدی اسلام خداوند تنها منبع ذاتی مشروعیت است. توحید در خالقیت و ربوبیت، حاکمیت و قانون گذاری را از آن خداوند سبحان می داند. جهان هستی، ملک خداوند است و او مالک همه انسانها است. همه بنده اویند و در این جهت تفاوتی بین افراد نیست و همه به طور یکسان از حقوق بندگی خدا برخوردارند.

گستره اختیارات ولایت فقیه

از آنچه در بحث مفهوم شناسی گذشته، روشن می‌شود ولی فقیه همه اختیارات لازم حکومتی را داراست و حوزه اختیارات او محدود به عرصه خاصی مانند امر قضاوت و امور حسبه نیست و تعبیر ولایت مطلقه نیز تاکید بر همین معناست. امام خمینی در رابطه با گستره ولایت فقیه در کتاب البیع می نویسد: « جمیع اختیارات حکومتی و سیاستگذاری پیامبر اکرم و ائمه ؛ برای فقیه



ثابت است و هیچ فرقی معقول نمی‌باشد.» ایشان در جای دیگر آورده اند: « اما اگر برای پیامبر به امام معصوم ولایت و اختیار بر طلاق دادن مرد، همسرش را و یا غیره بدون هیچ مصلحت عمومی باشد، این ولایت برای فقیه ثابت نیست.»

از این مطالب روشن می‌شود که ولایت مطلقه چیزی فراتر از اختیارات لازم برای اداره حکومت و جامعه نیست و شامل دخالت در امور شخصی افراد که هیچ ارتباطی با جامعه اسلامی ندارد و یا حکم خاصی در مورد آن وارد نشده است نمی‌شود.

پرسش‌ها و شبهه‌ها

سوال ۱. چرا به جای ولایت فقیه، نظارت فقیه نباشد؟

خلاصه استدلال‌های مدافعان نظریه نظارت فقیه به شرح زیر است:

- یکم منظور از ولایت در نظریه ولایت فقیه، ولایت فقهی است و در فقه، اصل بر عدم ولایت است و از آنجا که دلیل معتبری در حوزه زعامت فقیه بر جامعه اقامه نشده است، لذا محدوده ولایت فقیه، محدود به امور حسبیه است، اما از آنجا که دین نسبت به امور اجتماعی بی تفاوت نیست، به ناچار راه جریان و حفظ دین در پیکره جامعه، نظارت فقیه یا نظارت عامه فقیهان بر امور است.
- دوم مضر نبودن نظریه نظارت فقیه به دینی بودن حکومت دلیل دیگر آنان است، ایشان بر این عقیده اند که حکومت نباید جدای از دین باشد و این را می‌پذیرند که حکومت باید به نوعی دیگر گردد، اما دینی شدن حکومت تنها به حاکمیت و ولایت فقیه بر جامعه نیست و از طریق نظارت نیز می‌توان حکومت را دینی حفظ کرد. برای اثبات این مدعا به بیان دو نکته می‌پردازند:
- اولاً: شیوه حکومت دینی منحصر به نظریه ولایت فقیه نیست، بلکه در صورت پذیرش نظارت فقیه و یا وکالت فقیه چه وکالت را از عقد جایز بدانیم یا معاهده اجتماعی لازم، مشروعیت حکومت حفظ شده و حکومت دینی می‌گردد، از این رو دلیلی ندارد که خود را محدود به نظریه ولایت فقیه کنیم.
- ثانیاً: ضمانت اجرای نظارت فقیه، خود مردم هستند. از آنجا که فرض بر این است که مردم دیندار هستند، فقیه با نظارت خود در صورت مشاهده خلاف شرع در قوانین و تصمیمات، آن را به مسئولان مربوطه اطلاع می‌دهد و در صورت عدم توجه آنان، آن را به اطلاع عموم می‌رساند و از آنجا که مردم



دیندار هستند، به ندای فقیه ناظر لبیک گفته و علیه خلاف واقع شده، خواهند شورید و به این ترتیب مانع تحقق خلاف شرع در جامعه اسلامی خواهد شد.

- سوم: دلیل تمسک به بعضی از جملات امام (ره) است که اشاره به نحوه حضور روحانیون و حتی خود ایشان در صحنه سیاسی کشور دارد و بر اساس این سخنان نتیجه می‌گیرند که هر چند امام در اواخر عمر خود، نظریه ولایت مطلقه فقیه را مطرح و ظاهراً از نظریه نظارت عدول کردند، ولی علت این عدول، ضعف مبانی آن نبوده است، بلکه آماده نبودن شرایط زمانی و مکانی برای اجرای آن بوده است.

نقد انگاره نظارت فقیه

در خصوص نقد این نظریه به بررسی سه محور تعیین شده، می‌پردازیم:

نقد دلیل یکم: تمسک به اصل عدم ولایت فقهی، برای ردّ نظریه ولایت فقیه به شدت مورد تردید است. اصل عدم ولایتی که در فقه مطرح است، نافی ولایت منهای اذن شارع است، درحالی که ادله کافی شرعی در معذور بودن فقیه بر تصدّی و ولایت بر امور امت اسلامی وجود دارد و در این مسئله هیچ تردیدی نیست.

نقد دلیل دوم: مدعای دوم این بود که دادن نقش نظارتی به ولایت فقیه، مضرّ به دینی بودن حکومت نیست، در حالی که حکومت دینی بدون تحقق ولایت دینی، تحقق یافتنی و استمرار بخشیدنی نیست زیرا:

- الف: حکومت دینی یعنی حکومتی که دین، ولایت و سرپرستی آن را بر عهده دارد و بالطبع اعمال ولایت دینی بر جامعه تنها از طریق حاکم دین شناس صورت می‌گیرد.
- ب: مراقبت و نظارت بر عدم مخالفت با احکام شرعی، بدون ضمانت اجرا برای دینی شدن و دینی باقی ماندن حکومت کافی نیست و به محو حکومت دینی خواهد انجامید.
- ج: این گمان که اعلام به مردم و عکس‌العمل مناسب آنان، ضامن اجرای فقیه ناظر است، ناشی از نشناختن جامعه و نشناختن ولایت بر جامعه و نقش نوین حکومت‌ها در جوامع امروزی است. کسی که به اموری یاد شده، واقف باشد، متوجه می‌گردد که حکومت‌ها چگونه با بسترسازی گرایش‌ها، افکار و رفتار مردم را به سمت و سوی خاصی سوق می‌دهد. البته



این سخن به معنای حذف قدرت اختیار مردم در جوامع نیست، لکن به معنای تأثیر شایان توجه بسترهای اجتماعی در شکل‌گیری رفتار عمومی و رفتار فردی است.

بر این اساس در صورتی که ولایت بر جامعه دینی برعهده دین و ولی فقیه نباشد، دو فرض متصور است:

- اول: کارگزاران و رهبران تحت نظر ولی فقیه و دین‌شناس عمل می‌کنند. عقل و علم خود را در تبعیت از او به کار می‌گیرند که نتیجه حاصل است، یعنی این در واقع همان ولایت است که با نام نظارت اعمال می‌شود.
- دوم: آنان خود بر اساس معیارهای «عقل خودبنیاد و سکولار» تصمیم‌گیری می‌کنند و کاری به دین ندارند. در این صورت هیچ ضمانتی برای دینی ماندن حکومت وجود نخواهد داشت.

نقد دلیل سوم: اینکه وانمود کرده‌اند حضرت امام، ولایت فقیه را به عنوان شیوه موقت و اضطراری مطرح کرده، از چند سو مخدوش است:

۱. دفاع از ولایت فقیه به معنای این نیست که روحانیت باید تمامی یا اکثر مناصب سیاسی کشور را اشغال کنند. جملاتی هم که بدان‌ها تمسک شده، مربوط به عدم لزوم تصدی ظاهری روحانیت در پاره‌ای از مسئولیت‌های اجرایی است و ربطی به ولایت فقیه ندارد.
۲. عملکرد حضرت امام، از بدو شکل‌گیری انقلاب اسلامی تا زمان رحلت ایشان، گواهی مسلمی بر این معناست که ایشان هیچ‌گاه از نقش هدایت و سرپرستی جامعه دست بر نداشت. امام هیچ‌گاه به عنوان یک ناظر عالی در صحنه مبارزه با شاه و در صحن انقلاب و بعد از پیروزی عمل نکرد، بلکه به عنوان یک ولی اجتماعی، جامعه را به سمتی که می‌باید برود، هدایت نمود و در مواضع مختلف اجتماعی، دستورالعمل‌های لازم را صادر کرد. مردم را به تظاهرات علیه شاه در زمان‌های مختلف فرا خواند و آنان را برای دفاع از مرزهای کشور اسلامی بسیج کرد، دستورالعمل‌های مشخص و راهگشایی را به مسئولان اجرایی کشور در مقاطع مختلف ابلاغ فرمود.
۳. سخنان متقن و روشن حضرت امام درباره اهمیت ولایت فقیه از یک سو و اهمیت حکومت اسلامی از سوی دیگر، گواه بر این معناست که ایشان، اندیشه ولایت فقیه را نه به عنوان یک اندیشه موقت و از روی اضطرار است که به عنوان یک نظام سیاسی و متقن و نوین بر مبنای تفکر اسلامی مطرح کرد: «اگر چنانچه فقیه در کار نباشد،



ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است یا خداست یا طاغوت.» « باید عرض کنم حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله است، یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد، ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است، همان ولایت رسول الله است.»

۴. مباحث ولایت فقیه امام خمینی، پیش از انقلاب طرح گردیده و چاپ شده است که از آن جمله می توان مباحثه درس خارج ایشان در حوزه علمیه نجف که در کتاب البیع منتشر شد و نیز کتاب ولایت فقیه ایشان را نام برد. بنابراین تحریفی آشکار و در نهایت خوشبینی، ناآگاهی نسبت به اندیشه و عملکرد حضرت امام (ره) است که این میراث گران بهای ایشان، به عنوان یک امر موقت و اضطراری تبلیغ شود.

سوال ۲. ولایت فقیه یک مسئله کلامی است یا فقهی و تقلیدی؟

ولایت فقیه دارای جنبه های مختلف است: از جهتی مسئله کلامی و از جنبه دیگر جزء فقه می باشد:

یکم مسائل علم کلام از دو ویژگی برخوردار است: ۱. مربوط به خدا و افعال و صفات او می شود. ۲. دفاع از دین در برابر شبهات به شمار می آید.

مسئله ولایت فقیه هر دو ویژگی را دارا است: از یک طرف مربوط به فعل خداوند است و آن اینکه آیا خداوند همان گونه که پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، جانشینی در امر حکومت نصب کرده، در زمان غیبت امام معصوم و نیز جانشینی برگزیده است. از طرف دیگر مسئله ولایت فقیه، مورد شبهات کلامی فراوانی است مانند اینکه آیا حکومت فقیه در عصر حاضر می تواند کارا باشد؟ آیا ولایت فقیه با آزادی سازگار است؟ و ... که پاسخ به آن از وظایف علم کلام است.

دوم: آنچه به رفتار انسان و وظیفه عملی او ارتباط پیدا می کند، جز فقه است و مسئله ولایت فقیه، دارای این ویژگی نیز می باشد. مانند اینکه آیا تصدی ولایت بر فقیه واجب است؟ حیطه وظایف او چیست؟ وظیفه مردم در برابر ولایت او چیست؟ پس ولایت فقیه از جهتی کلامی است و از جنبه دیگر فقهی.



سوال ۳. اگر در جامعه فقیه جامع الشرایط جهت تصدی ولایت مسلمانان وجود نداشت، چه باید کرد؟

با توجه به همیشگی بودن لزوم تشکیل حکومت صالح دینی در صورت فقدان فقهای جامع الشرایط نوبت به عدول مومنان می‌رسد که موظف به تشکیل حکومت بر اساس احکام الهی و مصالح جامعه اسلامی می‌باشند و سایر مسلمانان وظیفه دارند از آن اطاعت کنند. عدول مومنان از هر منبعی که احکام دینی خود را به دست می‌آورند، نحوه اداره کشور و احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... را نیز از همان جا اخذ می‌کنند و حکومت را از باب حسب تشکیل می‌دهند.

البته اگر در بین عدول مومنان کسانی یافت شوند که از لحاظ فقاہت و اجتهاد در حد متجزی باشند، یعنی در بعضی از ابواب فقه، توان استنباط احکام فرعی از مبادی و منابع اصلی را داشته باشند، مقدم هستند و اگر آنان نبودند، همان عدول مومنان مسئله دان، اجرای حکومت اسلامی را بر عهده می‌گیرند.

سوال ۴. ولایت مطلقه فقیه، یعنی اینکه او فوق قانون است، در این صورت همه قوانین بی فایده خواهد بود؟

ولی فقیه فوق قانون در همه مراتب آن نیست، اساساً فلسفه ولایت فقیه آن است که شخص قانون شناس و متعهد به قوانین و احکام الهی، اداره امور را بر عهده گیرد تا رعایت هنجارها، احکام الهی و مصالح اجتماعی تضمین شود، لیکن خلط بزرگی در این رابطه پدید آمده و موجب پیدایش دو نظریه در باب ولایت فقیه شده است:

۱. نظریه ای او را مافوق قانون تصور می‌کند و این را لازمه ولایت مطلقه فقیه می‌داند.

۲. رویکرد دیگر او را مادون قانون می‌گیرد و ولایت مطلقه را نفی می‌کند.

به نظر ما ولایت مطلقه فقیه به معنای تفوق ولی فقیه بر قانون نیست، کسی که اندک آشنایی با علم حقوق و احکام قوانین اسلامی داشته باشد، می‌داند قوانین دارای درجات و مراتب متعددی است. بعضی از آنها قوانین محکوم و کنترل شونده است و برخی قواعد حاکم و کنترل کننده است. سر وجود این سلسله مراتب در قانون این است که گاهی بین مصالح نهفته در دو حکم تراحم ایجاد می‌شود، یعنی تامین هر دو در عمل ممکن نیست و ناچار یکی باید به نفع دیگری کنار برود، در چنین مواقعی، قوانین حاکم مانند قاعده اهم و مهم حاکمیت می‌یابد و به حکم آن باید آنچه دارای مصلحت کمتر است، فدای حکمی شود که مصلحت برتر دارد.



ولایت مطلقه فقیه، در واقع پیاده کردن قواعد حاکم و ارجح در برابر احکام اولیه عادی است. زیرا ولی فقیه موظف است جامعه را به سمت مصالح آن رهبری و هدایت کند، حال اگر یکی از احکام اولیه دینی، با مصلحت برتر جامعه در تضاد و تراحم افتاد، ولایت مطلقه این قدرت را دارد که مصلحت حیاتی و فراتر جامعه را بر آن حکم اولی فروتر مقدم بدارد.

سوال ۵. ولایت مطلقه فقیه استبداد و دیکتاتوری می انجامند؟

مطلقه بودن به معنایی که پیش از این ذکر شد، هیچ پیوند با دیکتاتوری و استبداد ندارد. آنچه موجب توهم دیکتاتوری شده، تشابه لفظی ولایت مطلقه با رژیم‌های مطلقه absolut است که در آن حاکم، مطلق العنان است، در حالی که مطلقه در معنای فوق، اساساً با آن متفاوت است. از این رو حضرت امام خمینی قدس سره فرمودند: «ولایت فقیه، ضد دیکتاتوری است.» در عین حال برای روشن تر شدن مسئله، ابتدا ویژگی‌های حکومت استبدادی و نسبت آن‌ها را با ویژگی‌های ولایت فقیه در قانون اساسی مقایسه می‌کنیم.

حکومت‌های استبدادی با همه تنوعی که دارند، در ویژگی‌های زیر مشترک اند:

۱. شخص یا طبقه ای خاص، بدون رضایت مردم بر آنان حکومت می‌کند.
۲. دامنه قدرت حکومت، فوق قانون است و هیچ قانونی آن را محدود نمی‌کند.
۳. ساز و کاری برای کنترل حکومت، نه از سوی مردم و نه از سوی دستگاه‌های خاص نظارتی وجود ندارد.

در نظام ولایت فقیه هیچ یک از این ویژگی‌ها وجود ندارد که با مراجعه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌توان آن را تبیین نمود.

یکم: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با پذیرش قاطع ۹۸,۲ درصد مردم به تصویب رسید و در ادامه نیز هرگونه تغییر در قانون اساسی باید به تصویب مردم برسد.

طبق قانون اساسی، مردم در تعیین ولی فقیه از طریق انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان دخالت دارند. همچنین آنان در مجاری قانون گذاری و اجرایی حکومت، از طریق انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری نقش دارند.



دوم: دامنه قدرت ولی فقیه در قانون اساسی به دو شکل محدود است که به کلی با قدرت در حکومت‌های استبدادی متفاوت می‌شود:

۱. در اصل چهارم قانون اساسی آمده است: « کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد، یعنی قوانین اسلام، اولین محدود کننده قدرت ولی فقیه و یا به تعبیر دقیق تر تعیین کننده اختیارات او است.

۲. ولی فقیه در برابر قانون اساسی تعهد داده است و علاوه بر تعهد الهی خود به اجرای احکام اسلام، با پذیرش منصب ولایت در مجرای قانون اساسی، تعهدی نسبت به قانون اساسی دارد. آنجایی که این تعهد، لازم و بدون حق فسخ است، تعهدی مضاعف برای او محسوب می‌شود و تخلف او از قانون اساسی، باعث خروج از عدالت و در نتیجه سلب او از ولایت می‌گردد. پس اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی از ناحیه قوانین اسلام و قانون اساسی مقید و محدود است. این محدودیت‌ها در نظام‌های استبدادی وجود ندارد.

بنابراین مطلقه بودن ولایت فقیه به معنای بی قید و شرط بودن اعمال قدرت او نیست، بلکه بدین معناست که اختیارات او محدود به حوزه‌های خاص از مسائل اجتماعی نیست و همه آنچه راکه یک حکومت با آن درگیر است، در بر می‌گیرد اما اعمال قدرت در هر حوزه باید بر اساس موازین اسلام و قانون باشد.

سوم: حکومت ولایت فقیه از سه ناحیه نظارت می‌شود، سه ناحیه ای که در نظام‌های استبدادی وجود ندارد:

۱. نظارت درونی، ولی فقیه باید دارای سه شرط باشد: فقاقت، عدالت و درایت. هر یک از این سه شرط او را از درون نظارت می‌کند. فقاقت، او را از اتکا به غیرقانون الهی باز می‌دارد، عدالت، او را از اعمال خواسته‌های شخصی و نفسانی باز می‌دارد و درایت، او را از خود رأیی و ترک مشورت با اندیشمندان و متخصصان حفظ می‌کند. این سه شرط از شرایط ثبوتی ولایت فقیه است، یعنی اگر شخصی یکی از این سه شرط را نداشته باشد، واقعاً ولایت ندارد و مرجع تشخیص این شرایط در جمهوری اسلامی ایران، چه در حدوث ولایت و چه در بقای آن، مجلس خبرگان است.



۲. نظارت مستمر نمایندگان مجلس خبرگان: مجلس خبرگان علاوه بر وظیفه انتخاب رهبری که دارای شرایط سه گانه مذکور است، وظیفه نظارت بر استمرار این شرایط و نظارت بر چگونگی اعمال قدرت و رعایت شرایط اسلامی و قانونی در آن را نیز بر عهده دارد.

۳. نظارت مردم بر رهبری: در جمهوری اسلامی مردم از دو طریق اعمال نظارت می‌کنند:

- الف: با انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان به صورت غیر مستقیم بر رهبر نظارت دارند.
- ب: آزادی بیان که در قانون اساسی فضای سالمی برای مطبوعات فراهم می‌کند.

سوال ۶. غیر فقیه می‌تواند احکام اسلام را به صورت فتوا از فقیه بگیرد و حکومت کند، پس لازم نیست حاکم خودش فقیه

باشد.

یکم: آگاهی‌های لازم از اسلام برای حکومت اختصاص به فتوا ندارد تا که گفته شود غیر فقیه از فقیه تقلید می‌کند، بلکه در بسیاری از موارد، فقیه باید با توجه به ملاک‌های ترجیح در تزامم احکام و یا تشخیص موارد مصلحت، حکم حکومتی صادر کند. حکم حکومتی، خارج از دایره فتوا و تقلید است، در عین این که مسئله تخصصی و در حوزه تخصص فقیه است.

دوم: آیا غیر فقیه اطاعت از فقیه را در همه موارد بر خود لازم می‌داند؟ یا فقط در مواردی که خود تشخیص می‌دهد از فقیه اطاعت می‌کند؟ در صورت دوم هیچ ضمانتی بر اجرای احکام الهی و دینی بودن حکومت وجود ندارد. در صورت اول اما، در واقع آن فقیه ولایت دارد و شخصی که به طور مستقیم امور اجرایی را به عهده دارد، مجری از سوی او به شمار می‌آید و این یکی از شیوه‌های اجرا و اعمال ولایت فقیه است.

سوال ۷. چرا ولی فقیه با اینکه به وسیله خبرگان منتخب مردم انتخاب شده است، بر تمام شیعیان جهان ولایت دارد؟

مسئله ولایت فقیه از دو دیدگاه قابل بررسی است و هر یک نتایج ویژه‌ای دارد که هرچند با یکدیگر متنافی نیست، ولی تفاوت چشمگیری با هم دارد:

یک: از منظر قانون اساسی: با توجه به اینکه قانون اساسی هر کشوری در قلمرو همان کشور اعتبار دارد، از این رو حاکمیتش را تنها در گستره کشور مربوطه می‌تواند سایه گستر سازد و نسبت به ماورای آن، قدرت نفی و اثبات چیزی را ندارد.



دو: از نظر مذهبی : بر این اساس ولایت فقیه گستره فراخ تری می‌یابد، یعنی پیروان آیین واحد در سرزمین‌های مختلف، می‌توانند نظام و رهبری واحدی را برگزینند و یا دین می‌تواند سیستم و رهبر واحدی را برای آنان، با معیارهای خاصی تعیین کند. در نگرش اسلامی، مسلمانان امت واحد و دارای سرزمین و مرز فرهنگی ایدئولوژیکی مشترک، سرنوشت مشترک و دشمنان مشترک می‌باشند. این مسئله ایجاب می‌کند که دارای رهبری واحد نیز باشند که بتواند تمام امت را به طور یکپارچه و هماهنگ به سمت اهداف مورد نظر به حرکت درآورد.

سوال ۸. کسی که اشتباه می‌کند و معصوم نیست، چگونه می‌تواند ولایت داشته باشد؟

ولایت، مراتبی دارد و بسیاری از مراتب آن هیچ ارتباطی با عصمت ندارد. مثل ولایت پدر و فرزند، شوهر بر زن، قیّم بر صغیر و... . قرآن مجید مواردی از ولایت را ذکر می‌کند که لزوماً مشروط به عصمت نیست، مثلاً می‌فرماید: « برخی از مومنان بر دیگری ولایت دارند.» یا « همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کردند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که آنان را پناه داده و یاری کردند، برخی بر بعضی دیگر ولایت دارند.»

از سوی دیگر یکی از اقسام ولایت، زعامت و رهبری سیاسی است. اکنون این سوال پیش می‌آید که آیا این مرتبه از ولایت عصمت می‌خواهد؟ پاسخ آن است که وجود عصمت برای رهبر و پیشوای سیاسی، بسیار خوب و مفید است و با وجود شخص معصوم هیچ فرد دیگری، حق حکمرانی و ولایت ندارد. حال اگر شخص معصوم وجود نداشت و یا در غیبت به سر می‌برد، چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری و ولایت طاغوت تن دهند؟ و یا باید بهترین کسی که از نظر علم و تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد، به رهبری برگزینند؟ در واقع با وجود معصوم باید خود او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، ولی فقیه، رهبری و زمام امور جامعه را به دست گیرد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشسیسم و یا ناچار به پیروی از طاغوت نشود. این مسئله هم از نظر عقلی پذیرفته شده و مورد تایید است و هم نصوص دینی بر آن صحه می‌گذارند.

ناگفته نماند خطا دو گونه است: اول، خطای فاحش و روشنی که حداقل برای عموم کارشناسان مسائل دینی، سیاسی و اجتماعی، بطلان آن روشن است. کسی که مرتکب چنین خطاهایی بشود، دارای شایستگی رهبری نیست و ولایت ندارد. دوم، خطاهای پیچیده و کارشناختی که در میان کارشناسان نیز چندان روشن نیست و معمولاً مورد اختلاف آرا و نظرات است. در این صورت



نمی‌توان با قاطعیت حکم کرد که نظر کدام یک صحیح است، زیرا هر کس بر اساس مبانی پذیرفته شده خود حکم می‌راند. این گونه موارد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد به چشم می‌خورد و ولی فقیه هم یکی از آرای متفاوت را برمی‌گزیند. از طرف دیگر در چنین مواردی چاره‌ای جز این نیست که یک رأی، ملاک عمل قرار گیرد، زیرا کنش اجتماعی و سیاسی، نیازمند وحدت رویه است و در غیر اینصورت، جامعه دچار هرج و مرج می‌شود.

بنابراین در فرض فقدان معصوم یا غیبت او هیچ راهی برای به صفر رساندن خطا وجود ندارد. از طرفی نمی‌توان به آن هرج و مرج تن داد و لاجرم باید یک رأی مورد تبعیت قرار گیرد. گفتنی است امامان معصوم؛ مرجعیت کامل دینی را در تمام ابعاد دارند و حجت واقعی خداوند می‌باشند. لازمه چنین چیزی مسلماً عصمت است، در حالی که مجتهد و ولی فقیه، حجت ظاهری است و لازمه آن، عصمت نیست، بلکه عدالت و فقاهاست که نزدیک‌ترین مرتبه ممکن به عصمت می‌باشد.

سوال ۹. در موارد تعارض بین نظر ولی فقیه با نظر مرجع تقلید چه باید کرد؟

احکام و مسائل اسلامی را می‌توان به دو دسته احکام شرعی فردی و احکام اجتماعی و سیاسی تقسیم نمود. در احکام شرعی فردی، هر شخصی برای تعیین وظیفه و تکلیف خود به مجتهد اعلم که در کشف و استنباط احکام از دیگران تواناتر است و او را به عنوان مرجع تقلید خود برگزیده، مراجعه می‌کند. از آنجا که چنین احکامی به فرد تعلق دارد نه جامعه، تعدد مراجع و فتوای مختلف، هیچ گونه مشکلی به وجود نمی‌آورد و هر شخص، موظف به تقلید از مرجع تقلید خود است.

احکام اجتماعی و سیاسی به دو دسته تقسیم می‌شود:

یکم در مسائلی که در عین اجتماعی بودن کاری به امور الزامی حکومتی و قوانین و مقررات دولتی ندارد. اگر مرجع تقلید نظر خاصی داشته باشد، باید نظر مرجع تقلید اجرا گردد. مثلاً در بعضی از عملیات‌های بانکی، مراجع تقلید نظرات خاصی دارند و از آنجا که حکومت اسلامی مردم را موظف به انجام آن نکرده و مردم مخیرند، لذا باید از نظر مرجع تقلید اطاعت نمود.



دوم مسائلی که در آن‌ها حکم حکومتی و قوانین و مقررات الزامی از طرف دولت اسلامی وجود دارد و مخاطبان خود را موظف به اطاعت و اجرای آن می‌سازد. در این موارد تمامی افراد جامعه از ولی فقیه و مراجع تقلید و مقلدین آنان موظف به اجرای فرمان‌ها و مقررات حکومت اند. در چنین مواردی اگر بین فتوای مرجع تقلید با حکم حکومتی، تعارض و اختلاف پیش آید، نظر حکومت و ولی فقیه همیشه مقدم است، چنانچه فقها در مورد قضاوت تصریح کردند.

سوال ۱۰. آیا می‌توان بر ولایت فقیه نظارت کرد و یا تذکر داد؟ چگونه نظارت بر ولی فقیه از راه‌های زیر امکان پذیر است؟

الف: انتخاب نمایندگان لایق برای مجلس خبرگان رهبری

ب: تذکر که در سوال آمده، در فرهنگ دینی ما با عنوان نصیحت به زمامداران مطرح شده است و پیشینه طولانی دارد. امام صادق؛ فرمود: « پیامبر اکرم در مسجد خیف در منا برای مردم خطبه خواند و فرمود سه خصلت است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند: خالص کردن عمل برای خدا، خیرخواهی (نصیحت) پیشوایان مسلمین و همراه بودن با جماعت.»

از دیدگاه اسلام، نصیحت و انتقاد خیرخواهانه به حاکمان، وظیفه مردم و حق حاکم معرفی شده است.

چگونگی نصیحت

- (۱) باید نخست حق و عدل را شناخت.
- (۲) نباید از اتهام‌ها و سوء ظن‌ها ترسید.
- (۳) باید در نصیحت کردن امین بود و حقایق را گفت.
- (۴) باید در نصیحت و انتقاد کردن، نیت را پاک کرد و قصد اصلاح داشت تا نصیحت موثر افتد.
- (۵) باید حرمت حاکم اسلامی حفظ شود. در اسلام با اینکه حق نصیحت، انتقاد، تحقیق و بررسی مردم نسبت به زمامدار پذیرفته شده است، در عین حال از حفظ حرمت رهبری در جامعه غفلت نگشته است.
- (۶) انتقاد در فضا و شرایط مناسب، چه بسا نصیحتی که اگر با الفاظ خاصی در فضای ناسالمی گفته شود، نه تنها اثر نمی‌کند، بلکه آثار سوء دارد.



۷) طی مجاری قانونی، در قانون اساسی اصل ۱۷۳ درباره دیوان عدالت اداری آمده است: «به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به ماموران یا واحدها یا آیین نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آن‌ها، دیوانی به نام دیوان عدالت اداری زیر نظر قوه قضاییه تشکیل می‌گردد.» دفتر مقام معظم رهبری نیز پذیرای هر گونه شکایت و انتقاد است.

۸) انتقاد در غیر از دستور خداوند امکان پذیر است. البته احکام ثابت الهی قابل مشورت و تغییر نیست، مشورت در غیر ثابت الهی بوده است. پس نحوه اجرای احکام الهی، مشورت پذیر است، اما خود احکام، لازم الاجرا است. از همین رو نمی‌توان در مواردی که به حکم روشن الهی عمل می‌شود، انتقاد نمود.

سوال ۱۱. آیا می‌توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ این مسئله با ولایت و لزوم پیروی از آن منافات ندارد؟ اگر انسان انتقاد کرد،

گوش شنوایی هست؟

گفتار ولی فقیه به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱. یک: فتوا
۲. دو: توصیه‌ها و بیانات ارشادی
۳. سه: احکام حکومتی که یا مستقیماً خود صادر می‌کند و یا از مجاری قانونی مانند مجلس شورای اسلامی صادر می‌شود.

بخش اول، برای مقلدان لازم الاجرا است و انتقاد در آن به معنای مناظره علمی و فقهی است که جایز و مطلوب می‌باشد، ولی نیازمند قدرت اجتهاد است. بخش دوم، الزامی نمی‌آورد و نقش عمده آن، آگاهی بخشی و روشنگری و هدایت است. انتقاد، بحث و تحقیق درباره این امور جایز است و حتی اگر شخصی، نظری مخالف با رهبری داشت، اطاعت از این گونه توصیه‌های رهبری تا جایی که با قانون مخالفت نکند، الزامی نیست. در این موارد او می‌تواند. بلکه بنا به اهمیت موضوع باید آرای خود را به رهبر برساند و وظیفه مشاوره را در این باب انجام دهد. البته آرای خود را در سطح جامعه نباید به گونه‌ای تبلیغ کند که باعث بی حرمتی و تضعیف رهبر و حکومت اسلامی شود. بخش سوم، اطاعت از دستورات و احکام ولایی یا قوانین مدون جمهوری اسلامی که به یک اعتبار احکام ولی فقیه هستند، برای همگان حتی غیر مقلدان او، لازم و واجب است و تخلف از آن به هیچ وجه جایز نیست. حتی اگر



شخصی آن قانون را خلاف مصلحت بداند. زیرا روشن است در هر قانون و کشوری، اگر رعایت قوانین و دستورات الزامی، تابع سلیقه‌های متنوع شود، آن کشور با هرج و مرج مواجه شده و قوانین آن ضمانت اجرایی نخواهد داشت.

فصل چهارم: جمهوری اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی، از سوی رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدس سره به عنوان نظام سیاسی جایگزین نظام شاهنشاهی مطرح و با اکثریت قاطع آرای ملت تایید گردید. جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به خدای یکتا، وحی الهی، معاد، عدل خدا در خلقت و تشریح، امامت و رهبری، کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا، نفی هرگونه ستمگری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و...

ارکان قدرت و ساختار قوا

اصل ۵۶ قانون اساسی بر آن است که: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است، هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند.»

قانون اساسی ریاست جامعه اسلامی را بر عهده ولایت امر و امامت امت قرار داده است. اصل پنجم قانون اساسی بیان می‌دارد: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است.»

ولایت فقیه

ولایت فقیه، مهم‌ترین رکن جمهوری اسلامی است. اصل پنجم قانون اساسی، بازگفت قانونی مبانی اعتقادی نظام است. جهت تحقق ولایت امر به منظور حضور و نظارت فعال رهبری بر کلیه ارکان نظام، اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی، قوای حاکم در



جمهوری اسلامی ایران را زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت قرار داده است. تا با نظارت عالی رهبری بر قوای سه گانه، پشتوانه اسلامی نظام و مشروعیت الهی رژیم سیاسی تامین گردد. از سوی دیگر ولی فقیه، به عنوان رئیس دولت این کشور، اختیارات و وظایفی هم به منظور اعمال مستقیم قدرت دارد که در اصول متعدد قانون اساسی بیان شده، از جمله اصل یکصد و ده قانون اساسی حداقل به ۱۱ مورد از مصادیق این اختیارات اشاره نموده است.

وظایف و اختیارات رهبر

۱. تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام
۲. نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام
۳. فرمان همه پرسی
۴. فرماندهی کل نیروهای مسلح
۵. اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروها
۶. نصب و عزل و قبول استعفا:
 - فقهای شورای نگهبان
 - عالی ترین مقام قوه قضائیه
 - رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران
 - رئیس ستاد مشترک
 - فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
 - فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی
۷. حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه
۸. حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام
۹. امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم
۱۰. عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتاد و نهم
۱۱. عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه



الف: مجلس شورای اسلامی

شورا، یکی از ارکان اساسی نظام اسلامی است. از این رو مجلس شورای اسلامی، نقش مهمی در جهت شناخت نیازهای جامعه، کشف قوانین الهی در رابطه با آن نیازها، عملیاتی کردن هنجارهای دینی از طریق شیوه‌های بهینه و روزآمد، کشف موضوعات و مصادیق ضرورت و احکام ثانوی، شرکت در تصمیم‌گیری‌ها و قانون‌گذاری در عرصه مباحثات دارد.

افزون بر این در نظام اسلامی اصل نظارت و کنترل حاکمان و رفتارهای سیاسی و اجتماعی آنان، از اهمیت والایی برخوردار است. نظارت مجلس شورای اسلامی در مواردی با دخالت همراه است، مانند نظارت مجلس بر تشکیل دولت که بر اساس اصل ۸۷ قانون اساسی، بدون دخالت و رای اعتماد نمایندگان تحقق پذیر نیست. همچنین مجلس از طریق تذکر، مورد سوال قرار دادن رئیس جمهور و وزیران، استیضاح و نیز تصویب بودجه، انتخاب دیوان محاسبات، نظارت بر دعاوی و اطلاع از رسیدگی به اتهام مجریان بلندپایه نظام، نقش مهمی را در کنترل و نظارت بر قدرت ایفا می‌کند.

ب: شورای نگهبان

به منظور پاسداری از احکام اسلامی و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می‌شود:

۱. شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز با انتخاب مقام رهبری
۲. شش نفر حقوقدان در رشته‌های مختلف حقوقی، از میان حقوقدانان مسلمانی که به وسیله رئیس قوه قضاییه به مجلس شورای اسلامی معرفی شده و با رأی مجلس انتخاب می‌گردند.

شورای نگهبان مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دارای وظایف و مسئولیت‌ها و اختیارات متعددی است که در ذیل به صورت مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. پاسداری از احکام اسلامی و تطبیق مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، تشخیص این مسئله با اکثریت فقهای شورای نگهبان است.



۲. پاسداری از اصول قانون اساسی از نظر مغایرت نداشتن مصوبات مجلس شورای اسلامی با آن، تشخیص این مسئله بر عهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است.
۳. تفسیر قانون اساسی، که طبق اصل ۹۸ قانون اساسی با تصویب سه چهارم آنها حداقل ۹ نفر از ۱۲ نفر انجام می شود.
۴. نظارت بر انتخابات و همه پرسی، طبق اصل ۹۹ قانون اساسی شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه پرسی را به عهده دارد.
۵. حضور در جلسه غیرعلنی مجلس شورای اسلامی
۶. تأیید توقف انتخابات در زمان جنگ و اشغال نظامی
۷. عضویت یکی از فقهای شورای نگهبان در شورای موقت رهبری
۸. شرکت در جلسه مراسم سوگند ریاست جمهور
۹. تهیه و تصویب اولین قانون مربوط به خبرگان
۱۰. نظارت شرعی و قانونی بر تصویب نامه‌ها و آیین نامه‌های دولتی و اساسنامه سازمان‌های دولتی
۱۱. عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی

ج: مجلس تشخیص مصلحت

مجمع تشخیص مصلحت نظام در پی پاره‌ای اختلاف نظرها بین مجلس و شورای نگهبان به عنوان حلقه تکمیلی در حاکمیت نظام جمهوری اسلامی تاسیس شد. وظایف این مجمع بدین شرح است:

۱. ارائه مشاوره به مقام معظم رهبری در تعیین سیاست‌های کلی نظام. (به استناد بند یک اصل ۱۱۰ قانون اساسی)
۲. پیشنهاد چگونگی حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست به مقام معظم رهبری. (بند ۸ اصل ۱۱۰)
۳. تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را به شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند. (اصل ۱۱۲)
۴. مشاوره در اموری که مقام رهبری به مجمع ارجاع می دهد. (اصل ۱۱۲)
۵. نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام. (به استناد نامه مورخ ۱۷/۷۷/۱ مقام معظم رهبری)
۶. مشاور رهبری در موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی. (اصل ۱۷۷)



۷. عضویت اعضای ثابت مجمع در شورای بازنگری قانون اساسی. (اصل ۱۷۷)
۸. انتخاب یکی از فقهای شورای نگهبان برای عضویت در شورای موقت رهبری. (اصل ۱۱۱)
۹. تصویب برخی از وظایف رهبری برای اجرا توسط شورای موقت رهبری. (به استناد اصل ۱۱۱ قانون اساسی)
۱۰. انتخاب جایگزین هر یک از اعضای شورای موقت رهبری در صورت عدم توانایی انجام وظایف. (به استناد اصل ۱۱۱)
۱۱. پیشنهاد چگونگی اتخاذ تصمیم شورای موقت رهبری در مورد وظایف مصرّح.

قوه مجریه

اعمال قوه مجریه که از طریق رئیس جمهور و وزرا صورت می گیرد. قدرت اجرایی، نوعی ولایت است که مردم مستقیماً به رئیس قوه مجریه و مجلس به وزرا تفویض می کند، ولی تا مشروعیت الهی نداشته باشد، نمی تواند بر مردم الزام آور باشد. بنابراین تا حکم قوه مجریه به وسیله ولی فقیه تنفیذ و امضا نشود، از سلطه حاکمیت و قدرت اجرایی مشروع برخوردار نخواهد بود.

قوه قضاییه

قوه قضاییه، باید طبق موازین اسلامی تشکیل و به حلّ و فصل و حفظ حقوق عمومی، گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد. به دلیل اهمیت مسئله و حساسیت بنیادی قضا در اسلام و لزوم پیشگیری از انحرافات کلی در سیستم قضایی، نظارت ولی فقیه در این مورد اجتناب ناپذیر است و این نه به معنی دخالت در کار قضات عادل، بلکه برای حفظ نظم و هماهنگی و وحدت مدیریت جامعه و پیشگیری از انحراف و مراعات دقیق ضوابط اسلامی است.

خبرگان رهبری

مجلس خبرگان رهبری از جایگاه بسیار مهم و حیاتی در امر مدیریت کلان نظام اسلامی، تداوم و کارآمدی آن برخوردار می باشد. فلسفه وجودی و ضرورت و جایگاه آن در کشور با توجه به مبانی فقهی و حقوقی آن و موضوعاتی نظیر اسلامی بودن نظام، حاکمیت فقیه برتر، تخصصی بودن تشخیص مصداق رهبری و لزوم رجوع به افراد خیره و کارشناس و سایر کارکردهای حسّاس این مجلس معنا پیدا می کند. قانون اساسی، وظایف و اختیارات مربوط به مجلس خبرگان را چنین بیان کرده است:



۱. در ارتباط با رهبری نظام: تعیین رهبر، نظارت بر رهبر، برکناری رهبری در صورتی که از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است.

۲. در ارتباط با مجلس خبرگان: تدوین مقررات مربوط به تعداد و شرایط خبرگان، تفسیر قانون انتخابات و آیین نامه داخلی مجلس خبرگان در مورد ابهام، با خود خبرگان است.

۳. در ارتباط با بازنگری قانون اساسی: مطابق اصل یکصد و هفتاد و هفتم قانون اساسی مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس جمهور، موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی پیشنهاد می‌نماید. در این شورا پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان حضور و فعالیت دارند.

پرسش‌ها و شبهه‌ها

سوال ۱. چرا جمهوری اسلامی برگزیده شده است در حالی که نظام جمهوری در اسلام و سیره معصومین نبوده است؟

از متون و منابع معتبر دینی، در باب دولت و حکومت بر می‌آید که اسلام، بر شکل خاصی از ساختار نظام سیاسی با جزئیات مشخص اصرار ندارد، بلکه اسلام، چارچوب کلانی را ارائه می‌دهد که همه اشکال و ساختارهای صحیح و عقلایی حکومت را بر می‌تابد.

اصول کلی حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام عبارت است از:

۱. ضرورت مشروعیت الهی مجریان
۲. ضرورت اسلامیت قوانین
۳. توجه به جایگاه مهم مردم به عنوان مبدأ شکل‌گیری و کارآمدی همه نهادها
۴. توجه به خطاپذیری مجریان و ضرورت نظارت بر آنان

راز اینکه امام راحل از بین مدل‌های مختلف، نظام جمهوری اسلامی را برگزید، بیشترین انطباق پذیری آن با اصول و چارچوب‌های کلی اسلام، با توجه به شرایط و مقتضیات زمان حاضر است، زیرا با قید اسلامیت، دو ویژگی مهم ساختار نظام سیاسی اسلام، یعنی مشروعیت الهی حاکم و ضرورت اسلامیت قوانین رعایت شده است و با قید جمهوریت، به مردم به عنوان مهمترین مبدأ



شکل گیری و کارآمدی نهادهای حکومتی توجه شده و مقتضیات زمان و شکل گیری ساختارهای متناسب همانند تفکیک قوا نیز مدنظر قرار گرفته است.

سوال ۲. آیا ولایت فقیه با جمهوریت تضاد ندارد؟

مراد از جمهوری، در جمهوری اسلامی ایران، آن است که مردم در آن حق رأی و دخالت در تعیین سرنوشت و نحوه حکومت دارند. تعیین ولی فقیه نیز از سوی خبرگان به طور غیر مستقیم از طریق مردم صورت می گیرد. بنابراین ولی فقیه منصوب از سوی خداوند، با پذیرش و مقبولیت مردمی اعمال ولایت می کند.

سوال ۳. آیا وجود قوه ای برتر به عنوان ولی فقیه با فلسفه تفکیک قوا مغایر نیست؟

در این باره توجه به چند نکته بایسته است:

- یک: هر نظام سیاسی دارای یک رئیس حکومت است که نقش فراقوه ای دارد. حتی اگر رئیس حکومت، رئیس یکی از قوا همچون قوه مجریه باشد. در حکومت‌ها معمولاً مجریه سالاری است، زیرا بودجه و امکانات عمده در اختیار آن قوه است. بنابراین تفکیک کامل قوا امکان ندارد و حاکمیت عمده آن قوه مجریه است که این مسئله گونه‌ای از دیکتاتوری و فساد قدرت از سوی قوه مجریه را در پی دارد.
- دو: برفرض امکان تفکیک کامل قوا، مشکل تشّت و چندگانگی در نظام حکومتی به وجود می آید، گویی سه دولت هر کدام عهده دار بخشی از امور هستند و حوزه فعالیت آنان با یکدیگر ارتباطی ندارد. در حالی که جامعه، نیازمند یک محور وحدت بخش است تا با جایگاه برتری که دارد در موارد تراحم قوا، میان آنها هماهنگی ایجاد کند و محور وحدت جامعه باشد.
- سه: اساسی ترین هدف از تفکیک قوا، جلوگیری از فساد قدرت بوده است. ولی تفکیک قوا در جهان، به تفکیک و توزیع فساد انجامیده نه نابودی آن. جلوگیری از مفسد قدرت بدون تأکید بر عنصر تقوا و صلاحیت‌های اخلاقی همراه با نظارت‌ها و ضمانت‌های ویژه ممکن نیست و کامل ترین شیوه آن منحصرأ در نظام دینی مشاهده می شود.



در جمهوری اسلامی کسی در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد که علاوه بر برخورداری از دیگر شرایط لازم، از لحاظ تقوا و عدالت، عالی‌ترین مرتبه پس از معصوم را دارا است. چنین شخصیتی که همان ولی فقیه می‌باشد، محور وحدت جامعه و حکومت و هماهنگ‌کننده قوا و ناظر بر عملکردهای کارگزاران است و سیاست‌گذاری‌های کلان از سوی ایشان انجام می‌گیرد. بنابراین ولایت فقیه، نه تنها مغایر با فلسفه تفکیک قوا نیست، بلکه حداقل دو امتیاز بر دیگر نظام‌های سیاسی مبتنی بر تفکیک قوا دارد:

۱. به جای رئیس قوه مجریه، شخص یا نهاد دیگری را در جایگاه فراقوه‌ای قرار می‌دهد تا به لحاظ ساختاری از مجریه سالاری جلوگیری کند.

۲. با افزودن اهرم‌های کنترل درونی، بالاترین تضمین را برای کنترل قدرت فراهم می‌آورد.

سوال ۴. ولی فقیه اعتبارش را از مجلس خبرگان کسب می‌کند، در حالی که اعتبار خود خبرگان به امضای ولی فقیه و از طریق تایید به وسیله شورای نگهبان است، خود این شورا نیز اعتبارش را از رهبر گرفته است. (شبهه دور)

○ یک: در این باره نوعی مغالطه و خلط معنا صورت گرفته است. دور، آن است که وجود چیزی با یک یا چند واسطه بر خودش متوقف باشد و در دور باطل، نحوه وابستگی دو پدیده به یکدیگر باید یکسان باشد و اگر دو پدیده نسبت به یکدیگر به گونه‌های متفاوتی وابستگی به پیدا کنند، دور باطل نیست، بلکه وابستگی متقابل است و چنین چیزی هم در نظام تکوین و علوم طبیعی پذیرفته شده و منطقی است و هم در همه نظام‌های حقوقی جهان به اشکال گوناگون وجود دارد. حال در اینجا اگر نسبت شورای نگهبان و خبرگان همان نسبتی بود که خبرگان با رهبری دارد، ادعای چنین دور باطلی قابل قبول بود. در حالی که واقعیت چنین نیست، زیرا نسبت به مجلس خبرگان و شورای نگهبان با نسبت دیگر اعضای مجموعه متفاوت است.

○ دو: عدم تحقق دور، در انتخابات خبرگان عنصر چهارمی وجود دارد که در دور ادعایی لحاظ نشده و آن نقش اصلی و عمده مردم است.

سوال ۵. شبهه عزل: در فرض وقوع هم‌زمان عزل رهبری از سوی مجلس خبرگان و انحلال مجلس خبرگان به وسیله

رهبر کدام یک مقدم است؟



هر چند این موضوع اختصاصی به عزل رهبری مجلس خبرگان ندارد، بلکه هر گاه دو قدرت وجود داشته باشد که هر یک بتواند دیگری را برکنار کند، این پرسش مطرح است. اما این اشکال درباره ولی فقیه و مجلس خبرگان وارد نیست، زیرا علی رغم نادر بودن این فرض، اگر زمانی چنین اتفاقی بیفتد، بر اساس قانون اساسی، تصمیم مجلس خبرگان، فصل الخطاب خواهد بود، از طرف دیگر چنین اختیاری، قانوناً برای رهبری در نظر گرفته نشده است. بنابراین قول و تصمیم مجلس خبرگان، قانون، حجت و ملاک عمل است.

سوال ۶. نظارت استصوابی چرا؟

اجرای انتخابات به عهده وزارت کشور و نظارت آن در تمام مراحل با شورای نگهبان است تا انتخابات، مراحل صحیح و قانونی خود را طی کند. اگر شورای نگهبان به خلاف قانون و عدم جریان صحیح امور پی برد، برای رفع آن تذکر می‌دهد یا انتخابات را متوقف و یا ابطال می‌نماید و اگر افراد نیز از وقوع تخلف در انتخابات به شورای نگهبان شکایت کنند، این شورا به شکایت آنان رسیدگی می‌نماید. سرانجام صحت انتخابات باید به تایید شورای نگهبان برسد و چنین نظارتی اصطلاحاً نظارت استصوابی نامیده می‌شود. نظارت استصوابی به وسیله شورای نگهبان، دارای پشتوانه‌های عقلایی و قانونی است. امروزه در دموکراتیک ترین نظام‌های دنیا شرایط ویژه‌ای برای انتخاب کنندگان انتخاب شوندگان در فرایندهای انتخاباتی در نظر گرفته می‌شود و قانون، مرجع رسمی را برای اعمال نظارت و احراز شرایط داوطلبان انتخابات تعیین می‌کند. در کشور ما این وظیفه، بر عهده شورای نگهبان است.

سوال ۷. چه کسی باید آشفته‌گی‌ها و نابسامانی‌های کشور را سازماندهی کند؟ پس رهبری چه کاره است که ما اینقدر در جامعه خود مشکلات داریم؟

با توجه به اینکه وظایف و اختیارات مقام معظم رهبری در ارتباط با مسائل کلی کشور و سیاست گذاری‌های کلان آن بیان شد، ایشان دستورالعمل‌ها و رهنمودهای لازم را ارائه و بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظارت دقیق و مستمر دارند، درباره مشکلات و نارسایی‌های موجود در جامعه به مسئولان تذکرات و هشدارهای لازم را می‌دهند و از طریق آن مسائل را پیگیری می‌کنند. نکته دیگر آن که نباید انتظار داشت با صرف مدیریت قوی و نظارت دقیق رهبری، همه مشکلات جامعه به سادگی حل شود.

سوال ۸. آیا جمهوری اسلامی، نظامی کارآمد و موفق است؟



موفقیت و کارآمدی یک پدیده بر اساس شاخصه اهداف، امکانات و موانع آن پدیده مشخص می‌گردد. هر قدر پدیده ای با توجه به سه شاخصه مذکور در تحقق اهداف موفق باشد، به همان مقدار تواناتر و کارآمدتر است. در فهم کارآمدی پدیده‌ها توجه به نکات زیر حائز اهمیت است:

۱. یک: کارآمدی، امری نسبی است. از این رو کارآمدی نظام سیاسی را باید در شرایط و مراحل گوناگون جایگزینی، استقرار و تثبیت اولیه، گذار و ثبات به صورت جداگانه بررسی و ارزیابی کرد. البته کارآمدی کل برابر با حاصل جمع جبری کارآمدی‌های مراحل گوناگون است.
۲. دو: کارآمدی امری است مجموعی که از حاصل جمع جبری کارآمدی اجزا بدست می‌آید.
۳. سه: اهداف یک پدیده می‌تواند از نظر کمی و کیفی متفاوت باشد.
۴. چهار: وجود کارآمدی گرچه موضوعی عینی می‌باشد، اما احساس وجود کارآمدی، امری ذهنی است.

اکنون به طور فشرده گزارشی از کارآمدی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران تقدیم می‌گردد:

الف) دستاوردهای سیاسی:

۱. سرنگونی نظام شاهنشاهی
۲. استقرار نظام جمهوری اسلامی
۳. افزایش آگاهی و بینش سیاسی مردم
۴. استقلال و دگرگونی اصول سیاست خارجی
۵. رویکرد به معنویت، احیای دین و دین‌گرایی
۶. جمع معنویت و حاکمیت
۷. جنبش‌های اسلامی و رهایی بخش معاصر



انقلاب اسلامی دگرگونی‌های کلی در اصول جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های داخلی و بین‌المللی کشور ایجاد کرد که دو مورد

از مهمترین دگرگونی‌ها عبارت است از:

- الف: شکل‌گیری نظام مبتنی بر ولایت فقیه
- ب: افزایش نقش مردم در تعیین سرنوشت خویش با گسترش آزادی‌های سیاسی در جامع

ب) دستاوردهای فرهنگی:

۱. رشد علمی و آموزشی
۲. فناوری
۳. صنایع نظامی
۴. سلولهای بنیادی

ج) دستاوردهای اجتماعی:

۱. محرومیت زدایی از روستاها،
۲. توجه به اقشار محروم و نیازمند جامعه،
۳. ارتقای جایگاه واقعی زنان

د) دستاوردهای اقتصادی

برنامه‌های عمرانی رژیم شاه بر صنایع وابسته به ویژه صنایع مربوط به کالاهای مصرفی اتکا داشت و نتیجه آن عدم توازن فزاینده بین بخش کشاورزی و بخش‌های دیگر اقتصادی بود. بنابراین با اجرای استراتژی‌های نادرست رژیم پهلوی نظیر اصلاحات ارضی، بخش کشاورزی فراموش شد و بیشترین سرمایه‌گذاری و امکانات کشور در بخش صنعت و صنایع متکی به واردات صورت گرفت که همین امر باعث فاصله گرفتن امکانات شهری و روستایی بود که پیامد آن، مهاجرت روز افزون روستاییان به شهرها بود. بنابراین در سال ۵۷، کشور با یک اقتصاد بیمار، با تورم بیش از ۱۶ درصد، استقراض خارجی، کسری بودجه و کاهش تولید ناخالص



ملی روبرو بود. یکی از اهداف مهم انقلاب اسلامی در حوزه اقتصاد، توجه به قشر نیازمند جامعه به ویژه مردم محروم روستا، تأمین استقلال اقتصادی، رفع بیکاری و تأمین اجتماعی بود. انقلاب اسلامی اهدافی از جمله رشد و توسعه پایدار اقتصادی با محوریت بخش کشاورزی، تربیت نیروی انسانی و استفاده بهینه از منابع طبیعی و تلاش در جهت تحقق عدالت اجتماعی را دنبال کرده و و برای مهار تورم، اصلاح نظام مالیاتی و توسعه عمران روستایی، اشتغال زایی و آموزش نیروی انسانی نیز تلاش‌هایی کرده است و امروزه با وجود همه کاستی‌ها و ضعف‌هایی که در حوزه اقتصاد کشور وجود دارد، باید پذیرفت که انقلاب اسلامی، اقتصاد بیمار سال ۵۷ را امروز به یک اقتصاد پویا و در حال رشد تبدیل کرده است و با درایت رهبر معظم انقلاب اسلامی و با کوشش دولتمردان و کارشناسان اقتصادی و نخبگان کشور سعی دارد با پرداختن به چشم انداز ۲۰ ساله، کشور را به جایگاه اول اقتصادی در منطقه ارتقا دهد.

ه) خدمات:

۱. بهداشت و درمان

۲. گسترش آبرسانی

۳. برق

فصل پنجم: امام و رهبری

- حضرت امام خمینی پس از انبیا بزرگ الهی و معصومان، از کم نظیرترین و ممتازترین شخصیت‌های تاریخ بشریت است که با اندیشه‌های بلند الهی و تلاش‌های صادقانه خویش مسیر تاریخ را دگرگون کرده و سر منشأ تحولات عظیمی در ایران و جهان گردید.



جامعیت علمی

امام خمینی، فیلسوف الهی، عارفی ربّانی، فقیه اصولی و مرجع تقلید مردم و در عین حال رهبر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی در ایران بود. دو ویژگی برجسته در مورد مطالعات و تحصیلات امام در خور توجه است: یکی از آن‌ها جامعیت علمی و تنوع دروس مورد تحصیل ایشان است. بدین بیان که ایشان ضمن تحصیل دروس فقه متعارف، به آموختن و مطالعه متون عرفانی، کلامی، سیاسی، ادبی، نجومی و هیئت جدید و قدیم پرداخته و با مبانی فلسفه غرب آشنا و به مباحث فلسفه اسلامی تسلط کامل داشت. ویژگی برجسته دیگر ایشان سخت کوشی و تلاش امام در مطالعه و تدریس بوده است.

بعد عرفانی

آنچه حضرت امام را به عنوان رهبری ممتاز و بی نظیر کرده بود، مجموعه ای از ویژگی‌های فردی، اجتماعی، سیاسی و عرفانی ایشان بود. ایشان معتقد بود که: « دانش با همه شرافتش آنگاه که توأم با تزکیه نفس نباشد، همچون ابزاری در خدمت هدف‌های شیطانی به کار گرفته خواهد شد.» عرفان امام خمینی مبتنی بر آیات قرآنی، احادیث بزرگان دین و آموخته‌های عمل اولیای خدا و در چارچوب شرع مطهر اسلام بود.

بعد اخلاقی و رفتاری

جالب ترین ویژگی زندگی شخصی امام، صمیمیت و رفتار با اطرافیان از موضع برابر است. ایشان نگاه حقارت آمیز به بندگان خدا و ناچیز شمردن اعمال مردم را از مظاهر اوج و باعث هلاکت انسانی می دانست و خود نیز در برخورد با انسان‌ها و حتی کودکان به کرامت انسانی آن‌ها احترام بسیار می‌نهاد. هیچ گاه از کسی تقاضای شخصی نمی‌کرد و از محوّل کردن انجام امور خود به دیگران نیز خود خودداری می‌کرد، در سلام کردن بر همه سبقت می‌گرفت و پیش از نشستن همسر بر سر سفره، هرگز دست به غذا نمی‌برد، رعایت حقوق دیگران نیز در همه برخوردهای امام دیده می‌شد، حداکثر وسواس را به خرج می‌داد.

ساده زیستی

یکی از بهترین راهکارهای مبارزه با استکبار و ابرقدرت‌ها را ساده زیستن می دانستند. امام می فرمودند: « آن روزی که دولت ما توجه به کاخ پیدا کرد، آن روز است که ما باید فاتحه دولت و ملت را بخوانیم، آن روزی که مجلسیان، خوی کاخ نشینی پیدا کنند، آن روزی که توجه اهل علم به دنیا شد و توجه به این شد که خانه داشته باشند چطور و زرق و برق دنیا خدای نخواستہ در



آن‌ها تأثیر بکنند، آن روز است که باید فاتحه اسلام را بخوانیم، آن روز است که ابر قدرت‌ها می‌توانند در ما تأثیر کنند و کشور ما را به تباهی بکشند.»

نظم و انضباط

حضرت امام در رعایت نظم و انجام منظم برنامه‌ها به گونه‌ای عمل می‌کرد که نزدیکان از طریق انجام هر برنامه توسط ایشان، زمان را تشخیص می‌دادند. معروف است که ایشان ثانیه‌ها را نیز رعایت می‌کرد. آنان می‌دانسته‌اند که امام هر کاری را در چه ساعتی انجام می‌دهند و از این طریق، زمان را مشخص می‌کردند. رعایت نظم هم در کارهای سیاسی و اجتماعی و هم در مسائل عبادی و حتی ورزشی امام وجود داشت.

اندیشه و سیره سیاسی

اندیشه و سیره سیاسی امام مبتنی بر اصول مستحکمی نظیر جهان بینی توحیدی، وحی الهی و سنت و سیره معصومین، پیوند دین و سیاست، اجتهاد، عقلانیت دینی، توجه به مقتضیات زمان و مکان و لزوم تامین مصالح جامعه اسلامی و سایر مولفه‌های فقه غنی اسلامی است.

در اندیشه امام، دین، خاستگاه و منش نظام سیاسی اسلام است و کلیه برنامه‌ها و مباحث سیاسی اسلام بر مبنای قوانین و احکام دینی پایه‌ریزی شده است. امام خمینی انقلاب اسلامی را بارزترین مصداق قیام لله می‌دانست. امام استراتژی مدیریتی خویش را با الهام از تکلیف‌گرایی قرآن و سیدالشهدا اتخاذ کرده و توجیه قواعد عرفی «نادرستی مبارزه اقلیت در برابر اکثریت» را به شدت رد می‌کردند. استقلال امام و امتیاز و تفاوتی که در اندیشه و عمل ایشان نسبت به دیگر رهبران انقلابی و رجال سیاسی داشت، در واقع برخاسته از شناخت ایشان نسبت به اسلام و ایمان وی به حقانیت و کارایی این مکتب بود. او در اسلام ذوب شده بود.

رهبری و مدیریت

مطالعه حرکت مبارزاتی امام نشان می‌دهد که وی به روند جریان نهضت کاملاً احاطه داشته و در آغاز به نقد دولت‌های جائر و سپس متوجه عناصر اصلی رژیم گذشته و حتی عوامل خارجی آن‌ها می‌شود و به تربیت و تعلیم کادر لازم برای آینده می‌پردازد و آن را در صحنه علم و عمل کارآزموده می‌سازد، با تدوین نظریه ولایت فقیه، مبانی نظریه برنامه و حرکت خویش را به جامعه علمی



و اسلامی ارائه می‌دهد و در مرحله بعد، نیروها و امکانات را شناسایی کرده و به تناسب قدرت و توانشان، مسئولیت را به آنان واگذار نموده و نیروهای انقلابی را سازمان می‌بخشد. نظارت بر کار مسئولان نظام پس از تشکیل حکومت، آن چنان بود که بارها و بارها دیگران به هنگام گزارش تازه ترین خبرهای خود به ایشان در می‌یافتند که وی قبل از این، خبر را دریافت کرده است.

مدیریت بحران

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شاهد بحران‌ها و تهدیدات بسیار خطرناکی بودیم که امام با هوشمندی و اعتماد به نفس و با استعانت از قدرت بی‌منتهای الهی و با پشتیبانی مردم متدین، موفق به اداره این بحران‌ها گردید از قبیل: بحران‌های قومی و منطقه‌ای، اشغال سفارت آمریکا در تهران، انقلاب فرهنگی از اولین رئیس جمهور، جنگ مسلحانه گروه‌های مخالف، ترورهای بعد از انقلاب و طراحی کودتا علیه انقلاب، وقوع جنگ تحمیلی ۸ ساله و وقایعی همچون کشتار حجاج ایرانی در مراسم براهت از مشرکین، قتل عام فجیع مردم حلبچه در جریان بمباران شیمیایی این شهر و کشتار بی‌گناهان در بمباران‌های وسیع مناطق مسکونی، حضور ناوگان‌های دریایی آمریکا و اروپا در خلیج فارس در حمایت از صدام، هدف قرار دادن هواپیماهای مسافربری ایران بر فراز خلیج فارس و... از دیگر مسائلی است که نمایانگر درایت و توانایی حضرت امام در قبال این مسائل می‌باشد.

مردم داری

امام خود را خدمتگزار مردم می‌دانست و به نظر و رأی مردم با دیده احترام می‌نگریست و جمله معروف میزان، رأی ملت است، بیانگر توجه خاصی است که ایشان به نظر مردم داشت. امام در حوزه سیاسی با دفاع از نظام جمهوری اسلامی، آن را حکومت جمهوری مکتبی بر آراء عمومی و اسلامی و مکتبی بر قانون اسلام تعریف کرد. امام، مردم را ولی نعمتان مسئولین دانسته و خدمتگزاری به مردم و حرکت در مسیر تعالیم عالیه دینی را وظایف دولتمردان بر می‌شمردند. امام عاشق مردم بود و همیشه به فکر سعادت مردم بود.

ابعاد شخصیتی اخلاقی

مقام معظم رهبری به تایید و شهادت بسیاری از بزرگان از پیشروترین افراد در عرصه اخلاق بوده و از شخصیت مستحکمی برخوردار هستند.



ساده زیستی

تشریفات و زندگی مرقّه در خصوص رهبران الهی رنگی نداشته و با الگوگیری از شخصیت‌های دینی مانند امام علی ؑ، قدرت و اقتدار خویش را در همراهی و هم رنگی با مردم دانسته و سعی بر آن دارند که به مانند توده مردم زندگی کنند. این قضیه در زندگی مقام معظم رهبری نیز بسیار خودنمایی می‌کند. آراستگی به زیور قناعت و سادگی و پیراسته بودن از رنگ‌های طمع و حرص و تکبر، از بارزترین حالات روحی و رفتاری ایشان می‌باشد.

تعبد و تقوا

تأدب به آداب شرع و تقید به موازین تقوا و پرهیزگاری، عمل به وظایف الهی و شوق به نوافل و مستحبات و پرهیز از محرّمات و رذایل اخلاقی را نیز می‌توان برترین صفات و حالات روحی و رفتاری ایشان برشمرد.

علاقه، باور و اعتماد به مردم

مقام معظم رهبری به مانند امام خمینی، جدا از مسئله رهبری، رابطه بسیار خوب و زیبایی با مردم دارند، به گونه‌ای که می‌توان زندگیشان را آمیخته از عشق به مردم مستضعف و متعهد دانست. این شیفتگی و علاقه نه از سر استفاده ابزاری جهت پیشبرد اهداف سیاسی بر که مطابق آموزه‌های دین اسلام از روی اعتقاد به وظیفه خدمت به آنان صورت می‌پذیرد.

ابعاد علمی

ایشان سال‌هاست که به تدریس دروس خارج فقه که نمایانگر فقه و فقاہت مطلق ایشان است، مشغول بوده و شاگردان بسیاری نیز در این دوره شرکت و بر احاطه ایشان بر مباحث فقهی شهادت می‌دهند. افزون بر فقاہت و اجتهاد ایشان در ترجمه، تحقیق و نویسندگی، سابقه درخشانی دارند. عرصه دیگری که می‌تواند نمایانگر گوشه‌ای از ابعاد علمی ایشان باشد، مجموعه سخنرانی‌ها و خطابه‌های ایشان در زمان قبل از پیروزی انقلاب، در دوران ریاست جمهوری، امامت جمعه و زمان رهبری است که همواره با محتوای علمی همراه بوده و بلکه در بسیاری از موارد به جهت‌دهی‌های علمی و عملی در جامعه انجامیده است.



ابعاد سیاسی

فعالیت‌هایی که از سوی مقام معظم رهبری در این عرصه صورت گرفته، به پیش از انقلاب و پس از انقلاب و پیش از رهبری و زمان رهبری ایشان مربوط می‌شود:

یک: پیش از انقلاب

با مقوله‌های سیاسی کاملاً آشنا بودند و نخستین جرقه‌های سیاسی و مبارزاتی را مجاهد بزرگ و شهید راه اسلام، شهید سید مجتبی نواب صفوی در ذهن ایشان زده است. از این رو آغاز سوابق کار مبارزاتی ایشان به آن دوران یعنی به سال‌های ۳۳ و ۳۴ به بعد برمی‌گردد. ایشان در مجموع ۶ بار توسط ساواک دستگیر شدند، ششمین دستگیری ایشان را می‌توان سخت‌ترین آن نامید. فعالیت ایشان در بین سال‌های ۵۰ تا ۵۳ در قالب درس‌های تفسیر و ایدئولوژی در سه مسجد کرامت، امام حسن و میرزا جعفر مشهد مقدس تشکیل می‌شد و هزاران نفر از مردم مشتاق به ویژه جوانان را به این سه مرکز می‌کشاند و با تفکرات اسلامی آشنا می‌ساخت، موجب شد که در دی ماه ۵۳ ساواک بی‌رحمانه به خانه ایشان در مشهد هجوم برده و ایشان را دستگیر و بسیاری از یادداشت‌ها و نوشته‌های شان را ضبط کند.

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی پیش از بازگشت امام از پاریس به تهران از سوی ایشان شورای انقلاب اسلامی با شرکت افراد و شخصیت‌های مبارز همچون شهید مطهری، شهید بهشتی، هاشمی رفسنجانی و... در ایران تشکیل گردید که آیت الله خامنه‌ای نیز به فرمان امام به عضویت این شورا درآمد.

دو: پس از انقلاب

ایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی همچنان با شور و پرتلاش به فعالیت‌های ارزشمند اسلامی خود می‌پرداختند که برخی از آن‌ها عبارتند از:

- پایه‌گذاری حزب جمهوری اسلامی با همکاری و افرادی چون شهید بهشتی شهید باهنر اسفند ۵۷
- معاونت وزارت دفاع ۱۳۵۸
- سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۱۳۵۸
- امام جمعه تهران ۱۳۵۸



- نماینده امام خمینی در شورای عالی دفاع ۱۳۵۹
- نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی ۱۳۵۸
- ریاست جمهوری ۱۳۶۴
- انتصاب به رهبری

سه: رهبری

رهبری آیت‌الله خامنه‌ای در این دوران نشان می‌دهد که ایشان با شناخت دقیق به دشمنان و مواضع و تاکتیک‌های آنان در سال‌های پس از انقلاب، هوشیاری در مقابل جریان‌های داخلی وابسته به بیگانگان و نیز قدرت‌های استکباری، آشنایی با مسائل داخلی و بین‌المللی، سگان کشتی انقلاب اسلامی را با وجود طوفان‌ها و بحران‌های تند سیاسی در منطقه و جهان به سلامت به ساحل نجات رهنمون نموده‌اند. برخی از اموری که می‌توانست به تهدید نظام اسلامی و کشور ایران منجر شده و در عین حال گذر از آن‌ها در ذیل آیت‌الله خامنه‌ای توانست فرصتی برای توسعه و پیشرفت کشور محسوب شود در ذیل به اختصار از نظر می‌گذرد:

- بحران‌های ناشی از جنگ و اقتصاد به هم ریخته
- مشکلات و اختلافات قومیتی
- ضرورت دستیابی به انرژی هسته‌ای
- حادثه ۱۸ تیر
- جریان‌های فرهنگی سکولار و ضد انقلاب در حاشیه طرح مسئله اصلاحات

حوادث پس از انتخابات دهم ریاست جمهوری:

- حوادث تروریستی افراد ضد انقلاب
- حادثه میکونوس و ماجرای خروج سفرای اروپایی
- تحریم‌های اقتصادی متعدد
- حمله آمریکا به عراق و افغانستان
- اختلافات گروه‌های سیاسی



اندیشه سیاسی مقام معظم رهبری

موضوع سیاست: در نگاه مقام معظم رهبری، عنصر هدایت و اصلاح جامعه، جای قدرت را می‌گیرد و سیاست، قدرت و حکومت اسلامی با هدف هدایت مردم اجرا می‌شود تا آن‌ها از ظلمت جهل و نادانی و گمراهی به سوی نور و هدایت رهنمون شوند.

نسبت دین و سیاست: در اندیشه آیت الله خامنه‌ای، نسبت دین و سیاست، امری درونی دانسته شده است. اعتقاد ایشان بر آن است که اگر دین اسلام به درستی شناخته شود، تصوّر جدایی آن از سیاست غیر ممکن می‌نماید و کسانی که تلاش می‌کنند دین را از ورود به سیاست منع کنند یا کسانی که ورود دین را به سیاست، دنیای کردن دین تفسیر می‌کنند، هر دو به بیراهه می‌روند و خواسته یا ناخواسته جامعیت و جاودانگی اسلام را مورد تردید قرار می‌دهند.

قانون: مقام معظم رهبری با اشاره به فلسفه و اهمیت قانون و منطق زندگی اجتماعی که بر پایه منافع جمعی استوار است، اصل قانون و رعایت آن را ضروری دانسته و بر این باورند که حتی قانون بد بهتر از بی قانونی و نقض قانون است و رعایت قانون همواره بر همگان لازم است.

عدالت: در نگاه رهبری، عدالت در بنیان عالم و آفرینش، نقش اساسی دارد، یعنی سنت آفرینش، عدل است و هر نظام اجتماعی اگر به دنبال این سنت طبیعی و قانون الهی آفرینش حرکت کرد، ماندگار است، موفق است، کامیاب است. ایشان عدالت انسانی را به گونه‌های مختلف فردی، اجتماعی و سیاسی تقسیم نموده و یکی از فلسفه‌های مهم حکومت دینی را بسط عدالت اجتماعی می‌دانند و از عدالت به عنوان دشوارترین میدان مجاهدت یا مشکل‌ترین کار یاد می‌کند.

آزادی: ایشان در تعریف نسبتاً جامع، آزادی را چنین بیان می‌کند: «آزادی، یعنی رها شدن از قید و بند طاغوت‌ها و امکان حرکت و پرواز به سوی سرمنزل انسانیت که تعالی معنوی و الهی است. البته شکل کامل این آزادی و رهایی جز در یک نظام عادلانه اجتماعی از لحاظ اقتصادی و از همه جهت ممکن نیست.»

ولایت: ایشان بر این باورند که مسئله ولایت و حکومت در اسلام، مسئله اساسی و مهم نیست و ایشان با عنایت به مفهوم خاص ولایت، جامعه ولایی را دارای ارگان‌بندی منسجم و متحد و مولف معرفی می‌کند که بر اساس مبانی اعتقاد توحیدی با



جاذبه‌های درونی قوام یافته است و شرک‌گریزی و کفرستیزی از ویژگی‌های بارز آن است. نوع رابطه مردم و ولی امر مسلمین همچون ریسمان محکم و به هم تابیده شده است که جدا کردن آن به آسانی امکان پذیر نیست.

چند ویژگی اساسی در رابطه با حاکم و والی ذکر می‌کند:

۱. ولایت در اسلام ناشی از ارزش‌هاست.
۲. ولایت، یک مفهوم مردمی نیست بلکه مردمی‌ترین نوع حکومت است
۳. ضمانت اجرایی این حکومت درونی است
۴. ولایت یعنی حاکمیت انسان‌های پارسا، انسان‌های مخالف با شهوات نفس خودشان
۵. حاکم و والی از نظر قانون با دیگران مساوی است
۶. ولایت به هیچ وجه سلطنت نیست و والی نیز سلطان نیست
۷. هر حکومتی که ارتباط تنگاتنگ و محبت‌آمیز با مردم نداشته باشد، ولایت نیست
۸. اگر رابطه حاکمان و مردم بر اساس ترس و رعب و خوف باشد، ولایت صادق نیست.
۹. اگر منشأ قدرت کودتا باشد، ولایت صادق نیست.
۱۰. اگر خاستگاه قدرت، وراثت و جانشینی نسبی باشد، ولایت صادق نیست.
۱۱. ولایت برای والی و تشکیلات حکومتی طعمه نیست، ابزار است.
۱۲. اگر کسی ارتباط با مردم را بدون داشتن آن معیارهای واقعی احراز نکند، باز هم ولایت صادق نیست.
۱۳. معنای ولایت، مهوریت مردم و قیمومیت بر آنها نیست.

ولایت فقیه: مقام معظم رهبری، ولایت فقیه را نوع خاصی از حکومت می‌دانند که متمایز از همه حکومت‌های موجود در

دنیا است. اصل ولایت فقیه را حکم شرعی می‌دانند که عقل نیز آن را تأیید می‌کند. مشروعیت آن دینی و به واسطه امضای شرع است، اما در انتخاب مصداق آن معتقد به طریق عقلایی هستند و به شیوه انتخابی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است استناد می‌کنند.



مردم سالاری دینی: در اندیشه مقام معظم رهبری، مردم سالاری دینی، مفهوم مرکب از دو جزء مردم سالاری و دینی نیست. بلکه حقیقت واحد درون دینی است که فقط در چارچوب مسائل دینی قابل تعریف است. ایشان می فرمایند: « مردم سالاری دینی به معنای ترکیب دین و مردم سالاری نیست بلکه یک حقیقت واحد و جاری در جوهره نظام اسلامی است. چون اگر نظامی بخواهد بر مبنای دین عمل کند، بدون مردم نمی شود، ضمن آنکه تحقق حکومت مردم سالاری واقعی هم بدون این امکان پذیر نیست.»

